

از چشمه-ار زیارت جامعہ کبیرہ
(جرعہ چہارم)

«أَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ
الْمَعْصُومُونَ الْمَكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ»

سید محمد مہدی میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



گفتارهای موضوعی - شرح زیارت جامعہ کبیرہ (۴)

عنوان: از چشمہ سارِ زیارت جامعہ کبیرہ (جرعہ چہارم)

شرح فرازهای: «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ ا

لَمَعُصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ»

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسات: چہار گفتار

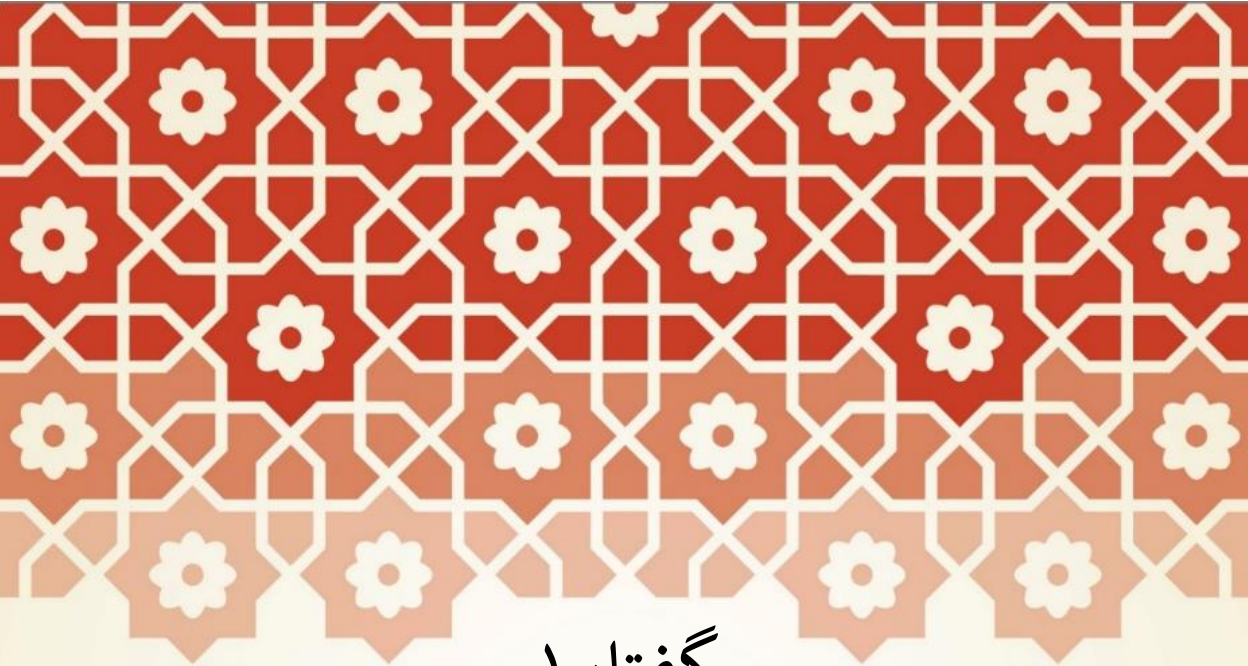
ویراست و تنظیم: کارگروہ تدوین حکمت



فهرست مطالب

گفتار ۱: مرور اجمالی بر فراز «أَشْهَدُ أَنْكُمُ الْأَيُّمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمُعْصُومُونَ الْمَكْرُمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ»	۷
۱- شهادت به مقامات امام، شرط بهره‌مندی از آن «أَشْهَدُ»	۹
۲- امامت، خلافت خدا و رسول «أَنْكُمُ الْأَيُّمَةُ»	۱۱
۳- مقامات امام	۱۶
- مقام راشد و مهدی بودن امام «الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ»	۱۶
- مقام عصمت امام «الْمُعْصُومُونَ»	۱۸
- مقام مکرم بودن امام «الْمَكْرُمُونَ»	۱۹
- مقام متقی بودن امام «الْمُتَّقُونَ»	۲۱
گفتار ۲: مقام امامت «أَشْهَدُ أَنْكُمُ الْأَيُّمَةُ»	۲۳
۱- مقام امامت، در آیه ۲۴ سوره سجده	۲۵
- چهار نکته در تبیین مقام امامت	۲۷
- صبر و یقین، ریشه مقام امامت	۳۰
۲- صبر در مقیاس امامت، بر اساس روایت کافی شریف	۳۱
گفتار ۳: مقام عصمت امام «الْمُعْصُومُونَ»	۳۹
۱- حدود عصمت امام	۴۲
- هماهنگی افعال امام	۴۲
- هماهنگی اقوال امام	۴۳
- هماهنگی احوال امام	۴۳
۲- ریشه عصمت امام	۴۴
- اعتصام بالله	۴۴
- ترجیح دادن آخرت بر دنیا	۴۹
۳- نتیجه باور به عصمت امام: تسلیم و تصدیق مطلق نسبت به ایشان	۵۱

گفتار ۴: مقام کرامت و تقرب امام «الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ»	۵۵
۱- مقام کرامت امام «الْمُكْرَمُونَ»	۵۷
- دو دسته کرامت: ظاهری و حقیقی	۵۷
- کرامت‌های حقیقی، مخصوص متقین	۶۰
- امام المتقین، دارای همه کرامت‌های حقیقی	۶۲
- کرامت مؤمنان، تابع کرامت امام	۶۳
۲- مقام تقرب امام «الْأَيُّمَةُ الْمُقَرَّبُونَ»	۶۴
- رفع حجب، معنای حقیقی تقرب الهی	۶۸
- امام، در اوج مراتب رفع حجب	۶۹
- امام، طریق تقرب بندگان به خدا	۷۱

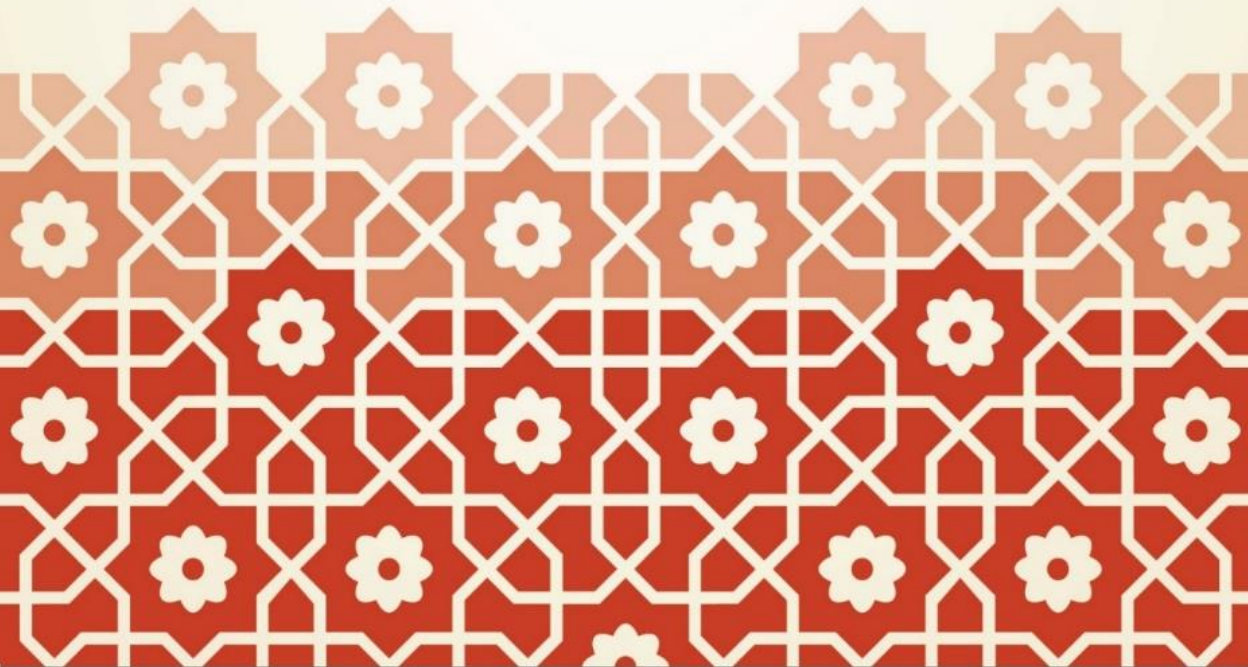


گفتار ۱

مرور اجمالی بر فراز

«أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيِّمَةُ الرَّاشِدُونَ

الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَّمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ»



«وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمَكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ»؛ در ضمن توضیح این فراز از زیارت جامعه کبیره، به یکی از شئون ائمه علیهم السلام و فروع این مقام اشاره شد. بعد از شهادت بر توحید و نبوت، خطاب به امام عرضه می‌داریم که من در مقامی هستم که شهادت می‌دهم شما، ائمه الهی، راشد، مهدی، مکرّم و معصوم هستید و با این شهادت گویا این مقامات را در وجود مقدس ائمه علیهم السلام مشاهده کرده‌ایم.

۱- شهادت به مقامات امام، شرط بهره‌مندی از آن «أشهد»

این نکته را به طور مکرر اشاره کردیم که علت اینکه ما باید ائمه علیهم السلام را به این اوصاف و مقامات بشناسیم و هر روز آنها را با این توجهات زیارت و نسبت به آنها عرض ادب کنیم، این است که ما می‌خواهیم به همین شئون ائمه علیهم السلام متوسل باشیم و از همین شئون برخوردار شویم؛ لذا به اندازه‌ای که معرفت نسبت به این شئون پیدا کنیم، از ولایت و مقامات آنها برخوردار می‌شویم. در واقع هر شأنی از شئون ائمه علیهم السلام شأنی است که ما اجازه داریم به آن آستان ورود پیدا کنیم و از آن بهره‌مند شویم و این، متوقف بر معرفت نسبت به آن شأن است.

معرفت یک شناخت ظاهری نیست که انسان صرفاً مطلبی را بشنود یا در کتابی بخواند. معرفت این است که انسان در مقام تسلیم باشد تا حقیقت آن معرفت، به او داده شود؛ لذا معرفت، بعد از تسلیم و تصدیق است. بعد از اینکه انسان تسلیم می‌شود و تصدیق می‌کند، حقیقت معرفت را به او می‌دهند. به میزانی که انسان به معرفت مقامات ائمه علیهم السلام می‌رسد، به همان اندازه می‌تواند از ایشان تبعیت کند و از آن مقامات برخوردار شود و از برکات آن

مقامات متنعم گردد. مسیری هم که ما می‌خواهیم طی کنیم، مسیری است که در آن به همه این شئون نیاز داریم و لذا ائمه علیهم‌السلام را با این شئون باید بشناسیم. این طور نیست که ما در این مسیر از شانی از شئون ائمه علیهم‌السلام مستغنی باشیم.

در این فراز از زیارت آمده بود که من گواهی می‌دهم، یا به تعبیری به مقام شهادت رسیدم، که شما امام هستید؛ «أَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَئِمَّةُ». عرض کردیم که امامت یکی از مقامات معنوی و حقیقی است و جزء مقامات قراردادی اجتماعی یا منصب‌های اجتماعی نیست، بلکه فوق منصب اجتماعی است. این مطلب به این معنا نیست که امام، منصب اجتماعی ندارد. امام معصوم، منصب اجتماعی هم دارد؛ ولی مقام امامت، فوق منصب اجتماعی است. مقام امامت مقامی است که درباره آن در روایات فرموده‌اند که خدای متعال ابراهیم خلیل علیه‌السلام را به مقام امامت برگزید، بعد از اینکه چهار مرحله را طی کرده بود. ایشان قبل از امامت، عبد، نبی، رسول و خلیل هم شده بود.^۱ هر کدام از این مقامات هم مقدمات، ابتلائات و امتحاناتی داشته است. بعد از عبودیت، ابتدا درهای غیب به رویش باز شد و اخبار غیبی به او می‌رسید که شأن نبوت بود. بعد، رسالت الهی پیدا کرد که دیگران را هم دستگیری و هدایت کند. بعد از آن هم امتحان‌هایی از سر گذراند که به مقام خُلّت رسید و خلیل الله و فانی در محبت الهی شد. بعد از آن دوباره ابراهیم خلیل علیه‌السلام مورد امتحان قرار گرفت و با امتحانات سنگین آزموده شد و سپس مقام امامت را به ایشان دادند. این مطلب یکی از نکاتی است که در روایات برای توجه به شأن امامت بیان شده است.

۱. عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ قَالَ فَمِنْ عَظَمَتِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ قَالَ لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامًا النَّفِيُّ؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۲.

۲- امامت، خلافت خدا و رسول «أَنْتُمْ الْأَئِمَّةُ»

امامت، خلافت خدا و رسول است؛^۱ یعنی آن کسی که مقام امامت پیدا می‌کند، در واقع خلیفه الله می‌شود. تلقی بعضی این است که اگر خدای متعال در قرآن فرموده: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛^۲ مقصود از خلیفه، همین انسان‌های عادی هستند. ولی این مطلب، دقیق نیست که مقصود از خلیفه، انسان‌های عادی باشند؛ بلکه مقصود، وجود مقدس امام است و خدای متعال می‌خواسته ائمه علیهم‌السلام را که در همه عوالم، خلافت الهی دارند، در عالم دنیا و قالب بشر تنزل دهد و بیافریند.^۳ آن بشارتی که خدای متعال به ملائکه داده است که

۱. عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرُّضَا علیهم‌السلام بِمَرَوْ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا فَأَذَارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي علیه‌السلام فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ علیه‌السلام ثُمَّ قَالَ: «... إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱.

۲. ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳۰.

۳. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا بِيَدِهِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ الْجِنِّ وَ النَّسَنَاسِ فِي الْأَرْضِ سَبْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ وَ كَانَ مِنْ شَأْنِهِ خَلْقُ آدَمَ كَشَطَ عَنْ أَطْبَاقِ السَّمَاوَاتِ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ انْظُرُوا إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ خَلْقِي مِنَ الْجِنِّ وَ النَّسَنَاسِ فَلَمَّا رَأَوْا مَا يَعْمَلُونَ فِيهَا مِنَ الْمَعَاصِي وَ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ بَغِيْرَ الْحَقِّ عَظَمَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ غَضِبُوا وَ تَأَسَّفُوا عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَمْلِكُوا غَضَبَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْقَادِرُ الْجَبَّارُ الْقَاهِرُ الْعَظِيمُ الشَّانَ وَ هَذَا خَلْقُكَ الضَّعِيفُ الذَّكِيلُ يَتَقَلَّبُونَ فِي قُبُضَتِكَ وَ يَعِيشُونَ بِرِزْقِكَ وَ يَتَمَتَّعُونَ بِعَافِيَتِكَ وَ هُمْ يَعْصُونَكَ بِمِثْلِ هَذِهِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ لَا تَأْسَفُ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَغْضَبُ وَ لَا تَنْتَقِمَ لِنَفْسِكَ لِمَا تَسْمَعُ مِنْهُمْ وَ تَرَى وَ قَدْ عَظُمَ ذَلِكَ عَلَيْنَا وَ أَكْبَرْنَاكَ فَبِكَ قَالَ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَالَ ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ يَكُونُ حُجَّةً لِي فِي الْأَرْضِ عَلَى خَلْقِي فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ سُبْحَانَكَ ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا﴾ كَمَا أَفْسَدَ بَنُو الْجَانِّ وَ يَسْفِكُونَ الدِّمَاءَ كَمَا سَفَكَ بَنُو الْجَانِّ وَ يَتَحَاسِدُونَ وَ يَتَبَاغَضُونَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ الْخَلِيفَةَ مِنَّا فَإِنَّا لَا نَتَحَاسَدُ وَ لَا نَتَبَاغَضُ وَ لَا نَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ

می فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛ من می خواهم در روی زمین خلیفه قرار دهم، شاید معنای آن خلقت ما نبوده که در نتیجه، ما خلیفه باشیم. البته ما هم اگر به مقام خلافت معصومین علیهم السلام توجه پیدا کنیم و متمسک و متولی به آن شویم، ممکن است به خلافت جزئی در روی زمین دست بیابیم.

ولی خلیفه الله آن کسی است که خدای متعال به او مشیت، قدرت و امکانات داده است؛ آن هم امکاناتی که در زیارت جامعه کبیره آمده و با همه این امکانات، خلافت می کند، یعنی کاری را انجام می دهد که کار خدایی است و به تعبیری اگر خدای متعال می خواست در مقام مخلوق ظاهر شود، همان کار را می کرد. امام فعل الهی را انجام می دهد و محل مشیت خدای متعال است. همه قوای ائمه علیهم السلام از خدای متعال خلافت می کند. روشن است که این مقام برای ما نیست. اگر افعال و تصرفات ما در آنچه به ما سپرده شده، تصرفات الهی باشد به طوری که هیچ تصرفی از ما صادر نشود مگر آن طور که خدای متعال می خواهد و ظاهر و باطنمان، تحت مشیت الهی قرار گرفت، آن وقت ممکن است ما هم در ظرف وجود خود، یک خلافت جزئی پیدا کنیم. پس نکته اول این است که معنای خلافت امام این است که هر فعلی انجام می دهد، فعل الهی است.

نکته دوم این است که امام در همه عوالم، خلیفه الله است. این طور نیست که ائمه علیهم السلام فقط در عالم دنیا خلیفه الله باشند؛ در همه عوالم دیگری هم که وجود دارد، امام، منصب خلافت دارد. معنای خلیفه الله این است که باید مواجهه مردم با او بلا تشبیه مثل مواجهه با خدای متعال باشد؛ آیات قرآن هم همین مطلب را بیان می کند که می فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

←

لَكَ قَالَ جَلَّ وَ عَزَّ ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُلْقِيَ خَلْقًا بِيَدِي وَ أَجْعَلَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ أَنْبِيَاءَ وَ مُرْسَلِينَ وَ عِبَادًا صَالِحِينَ أئِمَّةً مُهْتَدِينَ وَ أَجْعَلَهُمْ خُلَفَاءَ عَلَيَّ خُلُقِي فِي أَرْضِي يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِي وَ يُنْذِرُونَهُمْ مِنْ عَذَابِي وَ يَهْدُونَهُمْ إِلَى طَاعَتِي وَ يَسْلُكُونَ بِهِمْ طَرِيقَ سَبِيلِي وَ أَجْعَلَهُمْ لِي حُجَّةً عَلَيْهِمْ...؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶.

الرَّسُولُ^۱؛ همان طور که خدا را اطاعت می‌کنید، باید رسولش را هم اطاعت کنید، چون خلیفه الله است.

از طرفی تمام تصرفاتی که خلیفه الله در عالم می‌کند، تصرفات خدایی و مجرای اراده و اسماء حسناى الهی در عالم است. از طرف دیگر باید برخورد ما با خلیفه الهی، همان برخوردی باشد که نسبت به خدای متعال داریم؛ یعنی اگر از خدا باید تبعیت کرد، از خلیفه او هم باید تبعیت کرد؛ اگر باید نسبت به خدای متعال تواضع و خشوع داشته باشیم، نسبت به امام هم باید همین طور باشیم.

اگر خدای متعال خلیفه قرار نمی‌داد، امکان بندگی برای ما وجود نداشت. ما از طریق تبعیت از خلیفه خدا، به بندگی خدا می‌رسیم. ائمه علیهم‌السلام، مستقیم و بی‌واسطه خدای متعال را بندگی می‌کنند؛ و همین طور همه خیرات، مستقیم و بی‌واسطه به آنها می‌رسد. ما در عبادت و بندگی باید از طریق ائمه علیهم‌السلام وارد شویم و از آنها تبعیت کنیم تا به تبعیت از خدا برسیم. ائمه علیهم‌السلام در تبعیت از خدای متعال، از کس دیگری تبعیت نمی‌کنند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرَفَ بِالرَّجَالِ وَ أَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجْهَهُ»^۲ خدای متعال این طور خواسته است که از طریق معرفت اشخاصی شناخته شود و از طریق اطاعت آنها اطاعت شود، پس آنها را راه و وجه خود قرار داده است که هر کس می‌خواهد متوجه خدای متعال شود، از طریق آنها توجه پیدا کند و هر کس که می‌خواهد از

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام هَذَا الْجَوَابُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: «أَمَّا بَعْدُ... ثُمَّ قَالَ فِي آيَةِ أُخْرَى «وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا» تَبَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرَفَ بِالرَّجَالِ وَ أَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَ ذَلِكَ لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ فَقَالَ فِيمَنْ أُوجِبَ مِنْ مَحَبَّتِهِ لَذَلِكَ مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا»...؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۲۶، ح ۱.

خدا تبعیت کند، از طریق آنها تبعیت نماید. لذا تبعیت ما از خدا، به تبعیت از امام است؛ «مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ... وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ»^۱.

ائمه علیهم السلام خلیفه الهی هستند؛ یعنی تمام تصرفاتشان خدایی است و در عالم، اراده همه عوالم خلقت از طریق آنها واقع می شود. پس امامت همان مقام خلافت است؛ یعنی ما هر نسبتی که می خواهیم با خدای متعال داشته باشیم، از طریق آنها واقع می شود. به همین جهت فرمود: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾^۲.

در روایتی، امام صادق علیه السلام به موسی بن اشیع فرمودند^۳ که خدای متعال به سلیمان علیه السلام ملک داد و بعد فرمود: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾؛^۴ این بخشش خدا به توست، اگر خواستی به دیگران ببخش و اگر نخواستی نگه دار؛ درباره این عطا هم، از تو حساب نمی خواهیم. بعد حضرت فرمود: شما تصور می کنید خدای متعال به سلیمان علیه السلام این ملک را عطا کرد ولی به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ما اهل بیت علیهم السلام عطایی نفرمود؟ بلکه بالاتر از آن را به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ما عنایت فرموده و آن عطا این آیه است که می فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛ آنچه را که نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای شما آورد، همان را اخذ کنید و آنچه را که شما را از آن نهی کرد، ترک کنید.

۱. فرازهایی از زیارت جامعه کبیره

۲. ﴿مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛ سوره حشر، آیه ۷.

۳. عَنْ مُوسَى بْنِ أَشِيعٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِي «يَا ابْنَ أَشِيعٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ فَقَالَ ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ وَ فَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فَمَا فَوَّضَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۲.

۴. ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾؛ سوره ص، آیه ۳۹.

این عطا همان مقام خلافت است. در واقع این مقام، مقام خداست که هر آنچه گفت، باید تبعیت شود. کس دیگری این شأن را ندارد. او إله است و إلهی در عرض خدای متعال وجود ندارد که اگر دستوری داد، تبعیت کنیم. تنها باید او را پرستید و تسلیم او بود و از او تبعیت کرد. این مقام بسیار بالایی است که خدای متعال در مورد انسانی بفرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. این آیه علامت این است که این پیغمبر، شأن خاصی دارد. لذا وقتی بزرگان این آیه را که خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ﴾، معنا می‌کنند، این نکته را تذکر می‌دهند که وقتی خدای متعال در کنار دعوت به اطاعت از خودش، به اطاعت از رسول و اولوالأمر دعوت می‌کند، ممکن نیست اطاعت رسول در کنار اطاعت خدای متعال قرار گیرد، مگر اینکه امر او امر الهی باشد و او معصوم باشد. اگر در مقام عصمت نباشد، معنا ندارد که بگویند هرچه او گفت، اطاعت کنید. این شأن خداست که هرچه فرموده، بنده باید اطاعت کند. این چه شأنی است که یک انسان پیدا کرده که خدای متعال در مورد او این‌گونه بفرماید؟

لذا حضرت فرمود این عطا از آنچه به سلیمان عليه السلام داده شد، بالاتر است. به سلیمان عليه السلام ملک داده بود، شیاطین در اختیار او بودند، برای او کار می‌کردند، قوای عالم در اختیار او بود؛ ولی این جایگاه مقامی نیست که اگر به کسی دادند، بگویند هرچه گفت اطاعت کنید؛ با اینکه او هم پیغمبر بود و عصمت داشت. این مقام، که خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، مقام دیگری است که انسان در این مقام باید عصمت داشته و بلکه بالاتر از آن خلیفه باشد.

هر کس مقام خلافت الهی داشته باشد، یعنی همه اوامر و نواهی الهی از طریق او در عالم واقع می‌شود. امر و نهی و تدبیر و ربوبیت از آن خدای متعال است، اما از طریق خلفایش واقع می‌شود و امام، آن کسی است که خلیفه الله است؛ لذا پیش روی عالم است و همه عالم از طریق او متوجه خدا می‌شوند و با تبعیت از او به خدای متعال می‌رسند. همه امکانات و قوایی که در عالم وجود دارند، مأموم این امام هستند و او مقامی دارد که خدای متعال هر تصرفی که می‌خواهد در عالم ایجاد کند، از طریق این خلیفه واقع می‌کند.

خلیفه آن کسی است که به او شئون الهی را داده‌اند و با کمال اختیار، خلافت می‌کند و این، یکی از شئون امام است. امام رضا علیه السلام فرمودند امام در مرتبه اول، خلیفه الله و در مرتبه بعد، خلیفه الرسول است.^۱ آن تصرفاتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌خواست در عالم و امت خویش ایجاد کند و یک جامعه ایمانی تشکیل دهد، از طریق امام واقع می‌شود و این، معنای خلافت الرسول است. پس تصرفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله در امت خودشان از طریق امام واقع می‌شود.

۳- مقامات امام

شئون دیگری که برای امام گفته شده، مانند اینکه امام، مثل خورشیدی است که همه عالم را روشن می‌کند یا مثل ماهی است که در شب، راهنمای انسان است، فرع بر شأن خلافت هستند. این شأن، شأن اصلی است و آنها تابع هستند.

— مقام راشد و مهدی بودن امام «الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ»

به نظر می‌آید بقیه اوصافی که در این زیارت بیان شده، تابع همین شأن امامت هستند. «أَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ»؛ امام آن کسی است که به مقام رشد رسیده است. اگر امام مرشد است و انسان را هدایت می‌کند، خود او هم راشد است که همه را به رشد و کمال می‌رساند و به خدای متعال، مسیر مستقیم و استقامت در آن مسیر دعوت می‌نماید.

امام باقر علیه السلام ذیل این آیه شریفه که می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۲، فرمودند: ائمه علیهم السلام هدایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله را به مردم می‌رسانند.^۳ در آیه دیگری می‌فرماید: «رَبَّنَا الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۴؛ پروردگار ما آن کسی است که همه عالم را آفرید و بعد از آفریدن،

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱.

۲. «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ سوره رعد، آیه ۷.

۳. عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمُنْذِرُ وَلِكُلِّ زَمَانٍ مَنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ الْهُدَاهُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲.

۴. «قَالَ رَبَّنَا الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ سوره طه، آیه ۵۰.

آن را رها نکرد و دائماً تمام ذرات عالم، از جماد و نبات تا ملائکه و انسان‌ها و اولیاء را هدایت می‌کند. اگر خدای متعال هدایت می‌کند، ائمه علیهم‌السلام طریق هدایت او هستند. ائمه علیهم‌السلام نه فقط عالم انسانی، بلکه همه عوالم را به سمت مقاماتی که باید برسند، هدایت می‌کنند و اگر هادی هستند، خودشان مهدی و هدایت‌یافته‌اند؛ «أَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ».

مقام رشد که در این فراز ذکر شده، آن مقامی است که با تعلیم الهی حاصل می‌شود. در آیه‌ای از قرآن، خدای متعال موسای کلیم علیه‌السلام را مأمور می‌کند که نزد آن معلم الهی که علمش را از کتاب و امثال آن به دست نیاورده و به تعبیر قرآن «مِنْ لَدُنَّا»^۱ است، برود. وقتی حضرت موسی علیه‌السلام به محضر آن معلم الهی رسید، درخواستی از او می‌کند و می‌فرماید: «هَلْ أَتَبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا؟»^۲ مقداری از آن علم و رشدی که یافته‌ای، به من هم بیاموز تا من هم به جایگاه تو برسم و رشید شوم. علم این معلم الهی مایه رشد انسان می‌شود و انسان را رشید می‌کند و این رشد، حاصل آن علم الهی است. اگر ائمه علیهم‌السلام مرشد انسان‌ها هستند، خودشان راشد هستند و قبلاً به آن علم رسیده‌اند؛ «أَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ». آن علم الهی که سرچشمه رشد و رسیدن به حقیقت و استقامت در مسیر حقیقت است، در وجود ائمه علیهم‌السلام هست.

مخلوقات با ولایت ائمه علیهم‌السلام قدم به قدم به سمت رشد و هدایت حرکت می‌کنند؛ اما خودشان هدایت و رشد الهی را مستقیم دریافت کرده‌اند. امام کسی است که با ارشاد الهی به رشد رسیده و با هدایت الهی مهدی شده است. بعد از اینکه علم و هدایت الهی بدون حجاب و واسطه، به آنها رسید، آن وقت این انسان هدایت شده می‌تواند دیگران را هدایت کند؛ وگرنه تا کسی به هدایت الهی نرسد، امکان اینکه هادی دیگران شود را ندارد. دیگران هم به اندازه‌ای می‌توانند هادی شوند، که به این هدایت راه پیدا کنند. پس اولاً در این فراز می‌گوییم خدای متعال، مقام امامت به شما داده؛ شما را پیش روی همه عالم و خلیفه خود قرار داده با آن

۱. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»؛ سوره کهف، آیه ۶۵.

۲. «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا؟»؛ سوره کهف، آیه ۶۶.

شؤونی که برای امام ذکر شد؛ شما را به رشد رسانده و هدایت کرده و شما مهدی به هدایت الله هستید.

— مقام عصمت امام «الْمَعْصُومُونَ»

«الْإِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ»؛ خدای متعال با عصمت خود، شما را نگه داشته و شما معتصم به عصمت الله هستید. بحث عصمت را به طور مفصل قبلاً در جلسه‌ای عرض کرده‌ام و گفته‌ام که عصمت ائمه علیهم‌السلام، به عصمت الله است. در روایتی می‌فرماید: «الْمُعْتَصِمُ بِاللَّهِ عَنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ»^۱؛ اگر ائمه علیهم‌السلام معصوم هستند، چون معتصم بالله هستند و به عصمت الهی رسیده‌اند.

همه مراتب وجودی و قوای امام، اعتصام بالله دارد و با اعتصام و اتکاء به خدا، به مقام عصمت رسیده است و دیگر هیچ فعل و قول و شأنی از شؤون امام، از مسیر ولایت و بندگی خدای متعال خارج نمی‌شود.

در روایتی، امام سجاده علیه‌السلام فرمودند که امام باید معصوم باشد و عصمت، از اوصاف باطنی است و تشخیص این وصف، جز برای خدای متعال ممکن نیست.^۲ لذا فقط خدای متعال او را می‌شناسد و می‌داند چه کسی صاحب مقام امامت است. سپس به حضرت عرض کردند: اینکه امام، معصوم است، به چه معناست؟ فرمود: «الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ»؛ امام، معتصم به حبل الله

۱. حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْأَشَقَرُ قَالَ: قُلْتُ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ مَا مَعْنَى قَوْلِكُمْ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا فَقَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَنَعِّ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾»؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۲.

۲. حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ الْكَحَالِ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام قَالَ: «الْإِمَامُ مَنْ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيَعْرِفُ بِهَا وَ لَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ فَقَالَ هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾»؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۱.

است. خدای متعال یک رشته اعتصام برای معصوم قرار داده که امام متکی و متصل به آن است و با تمام وجود، به آن درآویخته است. همه وجود امام، معتصم به این عصمت الهی است. فرمود: یک رشته و حبل مخصوص بین امام و خدای متعال وجود دارد که امام به آن متصل است و چون معتصم به آن رشته الهی است، معصوم است.

اگر ائمه علیهم السلام در مقامی هستند که همه باید از آنها تبعیت کنند، به این دلیل است که خودشان معصوم به عصمت الله هستند. لذا بر اساس اعتقادات شیعه، ائمه علیهم السلام نه فقط معصوم از محرمات و ترک واجبات و امثال اینها هستند، از هر گونه غفلت و خطا و ترک اولی هم معصوم هستند. همه مراتب وجودی آنها مُستغرق در بندگی خدای متعال است. پس امام باید وجود آگاهی باشد که قوای او قوای همه عالم است و همه عالم در اختیار اوست. عالم ملائکه، قوای باطنی امام هستند و همه امکانات و مراتب عالم در اختیار اوست و در هر لحظه با همه قوا ساجد و راکع است. قوه‌ای از قوای امام تخلف نمی‌کند و تخلفات، از غیر او صادر می‌شود. آنها محور عالم هستند و آن را فقط خدایی اداره می‌کنند. لذا حرکت کلی عالم به واسطه امام و حرکت خلیفه خدا، به سوی خدای متعال است.

بنابراین عصمت از شئون امامت است. معنای عصمت هم این است که خدای متعال، خودش نگاهبان آنهاست و حبلی بین آنها و خدای متعال هست که با اعتصام به آن، همه کارها را انجام می‌دهند که آن حبل در روایت به قرآن کریم معنا شده است؛ لذا همه مراتب وجودی امام بر اساس کتاب الهی حرکت می‌کند. نقشه حرکت امام در همه عوالم، کتاب خداست.

— مقام مکرم بودن امام «المُکَرَّمُونَ» —

در ادامه زیارت به این وصف می‌رسیم که می‌فرماید: «المُکَرَّمُونَ»؛ خدای متعال کرامت‌های خاصی برای ائمه علیهم السلام قرار داده است. البته همه بنی آدم مکرم هستند، چون خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ

فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا^۱؛ خدای متعال ما را مکرّم داشته و کرامت‌هایی به ما عطا کرده که به مخلوقات دیگر نداده است؛ همان کرامت‌های ظاهری که در روایات آمده و ما گاهی از آنها غافل هستیم.

امام باقر(ع) در روایتی ذیل این آیه می‌فرماید: حیوانات بر روی زمین، چهار دست و پا راه می‌روند ولی انسان مُتَنَصِّبُ الْقَامَةِ است؛^۲ یا مثلاً حیوانات با دهان غذا می‌خورند ولی انسان با دست می‌خورد؛ و یا حیوانات غذای آلوده می‌خورند ولی انسان، غذای پاک می‌خورد. اینها از جمله کرامت‌های ظاهری است که خدای متعال نصیب انسان کرده و او را از سایر مخلوقات متفاوت نموده است.

اما علاوه بر کرامت‌های ظاهری، کرامت‌های باطنی هم وجود دارد که در بین همه مخلوقات، ائمه هدايت معصومين(ع) مکرّم به این کرامت‌ها هستند. ائمه(ع) خصایصی دارند که خدای متعال آن خصایص را فقط به آنها داده و ایشان مکرّم به آن خصائص هستند. این خصائص در آیات و روایات ذکر شده است.

به عنوان مثال، امام رضا(ع) در تفسیر این آیه که می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۳ فرمودند: منظور از ﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾، نبی اکرم(ص) هستند که خدا به ایشان قرآن آموخت؛ مقصود از انسان در ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾، امیرالمؤمنین(ع) است و منظور از ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾، این است که خدای متعال، آنچه را مورد نیاز مخلوقات از اول تا آخر بوده، به

۱. ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾؛ سوره اِسرَاء، آیه ۷۰.

۲. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ قَالَ: «خُلِقَ كُلُّ شَيْءٍ مُنْكَبًا غَيْرَ الْإِنْسَانِ فَإِنَّهُ خُلِقَ مُتَنَصِّبًا»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۱۳.

۳. ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ سوره رحمن، آیه ۴.

حضرت تعلیم فرموده است.^۱ اینها کرامت‌های خاصی است که خدای متعال به معصومین علیهم‌السلام عنایت کرده و این، معنای صفت «الْمُكْرَمُونَ» است.

البته اعطای کرامت الهی، حساب دارد و این وجودهای مقدس چون در مقام تقوا هستند، مکرّم به کرامات الله هستند؛ **﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾**^۲.

— مقام متقی بودن امام «الْمُتَّقُونَ»

وصف بعدی در این فراز از زیارت، صفت «الْمُتَّقُونَ» است؛ یعنی ائمه علیهم‌السلام از غیر خدا اجتناب کرده‌اند و دارای همه مراتب تقوا هستند.

ملاحظه کرده‌اید که عبادات را مرتبه‌بندی می‌کنند و می‌گویند عبادت مراتب، ظاهر و باطن دارد. مثلاً نماز مراتبی دارد؛ نمازی که عوام می‌خوانند، نمازی که خواص می‌خوانند و نمازی که اخص خواص می‌خوانند. روزه هم همین طور است. روزه عوام همین است که از طلوع سپیده تا غروب، از مُفَطِّرات امساک می‌کنند. اما روزه خواص آداب و اسراری دارد که در روایت فرمود باید همه قوای تو روزه باشد.^۳ همه ذرات وجود انسان باید صائم باشد. روزه اخص خواص این است که همه مراتب وجود انسان از غیر خدای متعال، صائم است؛ لحظه‌ای به غیر او توجه نمی‌کنند و دچار غفلت از او نمی‌شوند.

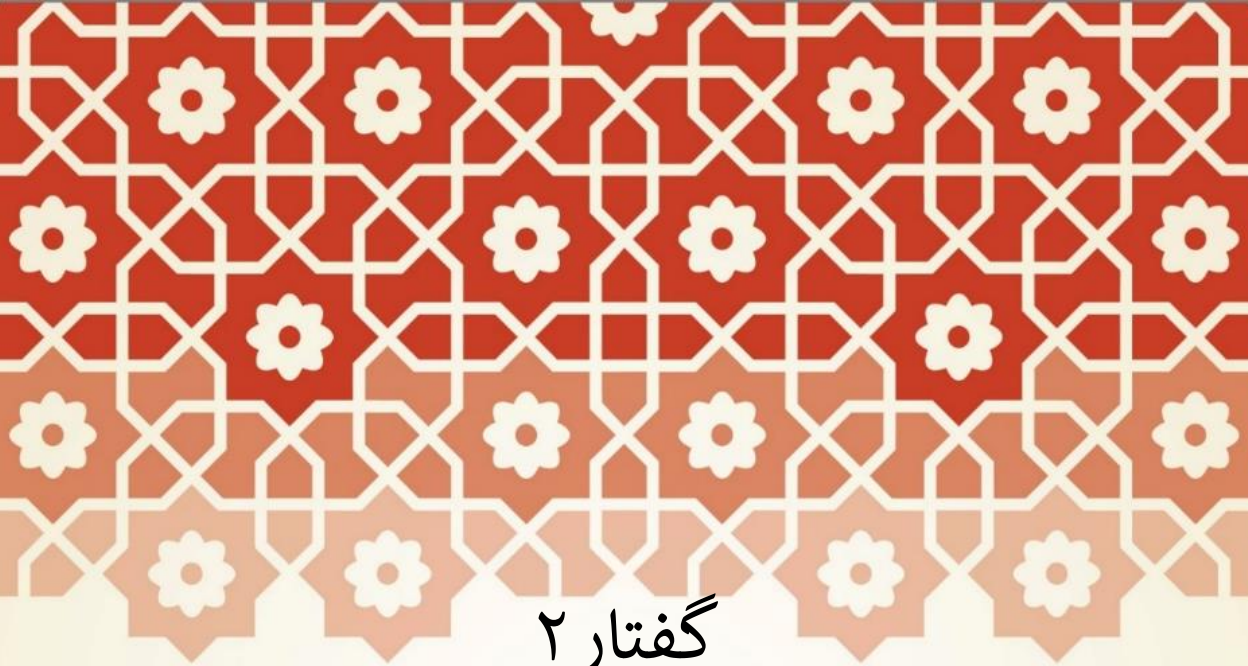
تقوا هم مانند عبادت مراتبی دارد. یک مرتبه آن، این است که انسان با اتکاء و اعتماد بر حضرت حق، از دایره محرمات و واجبات خارج می‌شود؛ یعنی از این مرحله عبور می‌کند و ظاهرش به تقوا آراسته می‌شود. مرتبه باطنی‌تر آن، این است که باطن انسان به تقوا آراسته

۱. عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» قَالَ علیه‌السلام: اللَّهُ عَلَّمَ مُحَمَّدًا الْقُرْآنَ، قُلْتُ «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» قَالَ: ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قُلْتُ «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» قَالَ: عَلَّمَهُ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ؛ تفسير القمی، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: «إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعُكَ وَبَصْرُكَ وَشَعْرُكَ وَجِلْدُكَ وَعَدَدُ أَشْيَاءَ غَيْرِ هَذَا وَ قَالَ لَا يَكُونُ يَوْمٌ صَوْمِكَ كَيَوْمِ فِطْرِكَ»؛ الکافی، ج ۴، ص ۸۷، ح ۱.

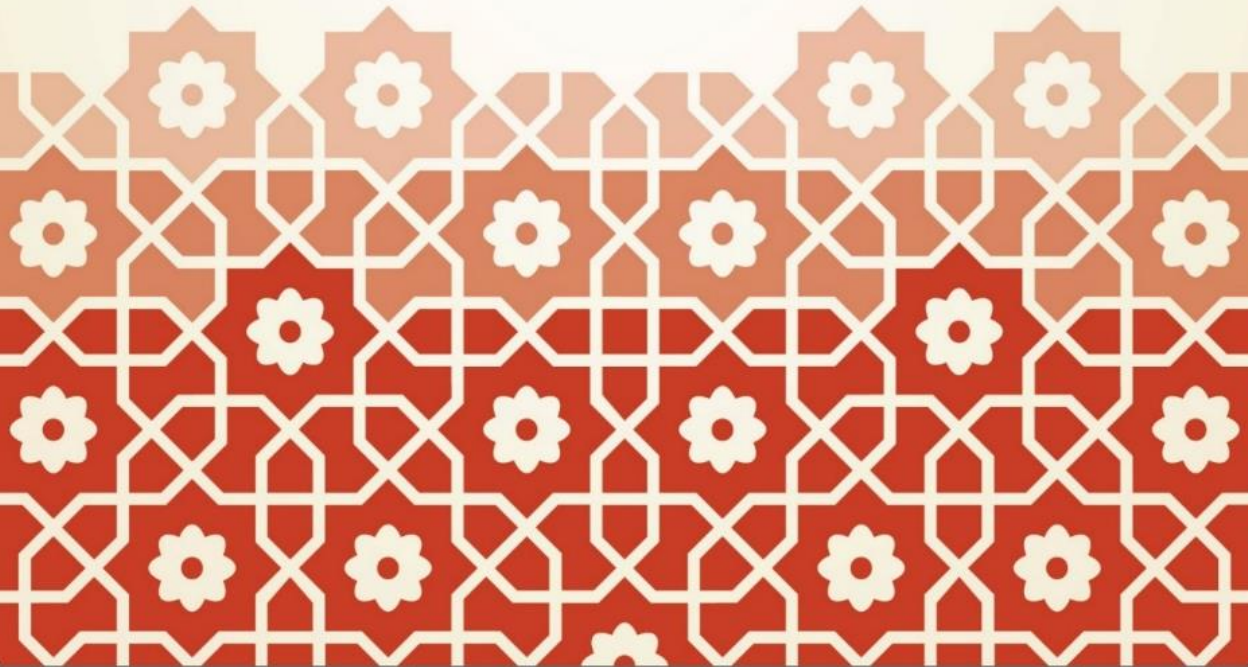
می شود و همه صفات حمیده در او ایجاد می شود و همه صفات رذیله از او رخت می بندند. انسان متقی کسی است که حسد، بخل، کبر و ریا ندارد؛ حتی اگر انسان این اوصاف را تنها در دل داشته باشد و بر طبق آن عمل هم نکند، خلاف تقواست. تقوای الهی این است که انسان از همه صفات رذیله به دور باشد. اما مرتبه بالاتر تقوا این است که انسان بعد از اینکه همه این وادی ها را طی کرد، از غیر خدای متعال چشم بپوشد و به توحید افعالی و توحید در اسماء و صفات برسد. متقی حقیقی آن کسی است که با هیچ مرتبه ای از مراتب وجودش به غیر خدای متعال التفات پیدا نمی کند. اینها مراتبی هستند که برای ما هم ممکن است به دست بیاید. اما آن تقوای الهی که برای ائمه علیهم السلام پیدا شده، آن تقوا با اعتصام بالله است و مخصوص خود آنهاست. مراتب این تقوا برای ما قابل فهم هم نیست. آنچه ما توصیف می کنیم، مراتب تقوای خود ماست. اگر ما متقی می شویم و همه صفات کریمه در ما پیدا و صفات رذیله از ما دور می شود؛ این مرتبه از تقوا با اعتصام به تقوای معصومین علیهم السلام ممکن است. تقوای آنها تقوایی است که مستقیم از خدای متعال دریافت کرده اند و اساساً آن مرتبه تقوا برای ما قابل درک نیست.



گفتار ۲

مقام امامت

«أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ»



«وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْإِثْمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ»؛ در این فراز از زیارت جامعه کبیره، بعد از شهادت به توحید و نبوت، با این بیان نورانی که می‌فرماید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَأَوَّلُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، نسبت به مقامات ائمه عليهم السلام شهادت داده می‌شود.

یک فراز زیارت، همین شهادت‌هاست. ما باید به مقامی برسیم که وقتی امام را زیارت می‌کنیم، نسبت به مقامات امام، شهود پیدا کنیم و همین شهود، شرط بهره‌مندی از آن مقامات است. انسان تا شاهد آن مقامات نباشد، نمی‌تواند متنعم به آن‌ها شود و از آن‌ها استفاده کند. بعد از شهادت به توحید و نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در این زیارت، نسبت به مقامات ائمه عليهم السلام شهادت داده می‌شود. اولین شهادت، این عبارت است که می‌فرماید: «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْإِثْمَةُ». این شهادت، جامع همه شهادت‌های دیگر است و تمام صفاتی که بعد از این فراز برای امام ذکر می‌شود، از فروع امامت است.

۱- مقام امامت، در آیه ۲۴ سوره سجده

مختصراً بحث مقام امامت را با کمک آیات و روایات مطرح می‌کنم. در آیات قرآن به مقام امامت و ریشه آن که چطور کسی به مقام امامت می‌رسد و همچنین آثار و برکات این مقام، اشاره شده است. از جمله در آیه مربوط به ابتلاء ابراهیم خلیل علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى

إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهِنَّ^۱؛^۱ خدای متعال وجود مقدس حضرت ابراهیم علیه السلام را به کلماتی امتحان کرد؛ مقصود از کلمه در اینجا و در بسیاری از تعابیر دیگر قرآن، لفظ نیست؛ مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾^۲؛ کلمه طیبه، مثل درخت طیبه است. که مشخص نیست در این آیه مراد از کلمه، لفظ باشد.

در این آیه هم همین طور است. خدای متعال، ابراهیم خلیل علیه السلام را با کلماتی امتحان کرد و این امتحان را تمام کرد و به پایان برد؛ ﴿فَاتَمَّهِنَّ﴾. شاید مراد از کلمات در اینجا، معصومین علیهم السلام باشند؛ کما اینکه در روایت آمده است.^۳ بعد فرمود: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ به شما مقام امامت دادم.

در آیه دیگری در سوره سجده که به ظاهر در باب بنی اسرائیل است، ولی در روایات به ائمه علیهم السلام تفسیر شده،^۴ می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۵؛ ما جمعی از بنی اسرائیل را امام قرار دادیم که کارشان این بود که به امر ما هدایت

۱. ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهِنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۲۱.

۲. ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۳. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾ مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ قَالَ: «هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ» ﴿فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ وَهُوَ أَنَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تَبَّتْ عَلَيَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَعْنِي عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُهُ ﴿فَاتَمَّهِنَّ﴾ قَالَ: يَعْنِي فَاتَمَّهِنَّ إِلَى الْقَائِمِ عليه السلام اثنى عشر إِمَامًا تَسَعُهُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۸۴.

۴. عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: «نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي وَلَدِ فَاطِمَةَ علیها السلام خَاصَّةً ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾»؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص ۴۳۷.

۵. سوره سجده، آیه ۲۴.

می‌کردند؛ پس از آنکه پای آن عهد الهی ایستادند و صبر کردند و اهل یقینِ مستمر به آیات ما بودند. این صبر و دوام یقین نسبت به آیات الهی، ریشه رسیدن به امامت است.

— چهار نکته در تبیین مقام امامت

در این آیه نورانی، بزرگان، چهار نکته را مورد بحث قرار داده‌اند؛ اول اینکه مقام امامت، مقامی است که به جعل الهی است؛ «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً»؛ حتی امامتی که خدای متعال برای بنی اسرائیل قرار داده که مطلقه و کلیه هم نبود و یک امامت جزئی بود. این مطلب را مکرر عرض کرده‌ایم که همه مقاماتی که انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام دارند، از فروع مقاماتی است که خدای متعال به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام عطا فرموده است.

امامت، امری نیست که انسان‌ها در آن دست داشته باشند. در حدیثی که مرحوم کلینی، مرحوم صدوق و دیگران نقل کرده‌اند، امام رضا علیه‌السلام در تعریف امامت می‌فرماید: «إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ»؛ امامت مقام خلافت خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و مقامی نیست که دیگران بتوانند آن را عزل و نصب کنند. در ادامه این حدیث را که از احادیث فوق‌العاده در رابطه با شئون امامت و امام است، توضیح خواهم داد. پس در این آیه نورانی، نکته اول این است که خدای متعال می‌فرماید ما آنها را امام قرار دادیم. امامت امام از خدای متعال است.

نکته دوم این است که امامت به همه نمی‌رسد. بعضی از آنها بودند که به امامت رسیدند؛ «مِنْهُمْ أُمَّةً». لذا وقتی خدای متعال، ابراهیم خلیل علیه‌السلام را به امامت برگزید، او عرضه داشت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ آیا از ذریه من هم کسانی به این شأن، راه پیدا می‌کنند؟ خدای متعال

۱. عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرَّضَاءِ علیهم‌السلام بِمَرَوْ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا فَأَذَرُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَ ذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي علیه‌السلام فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ علیه‌السلام ثُمَّ قَالَ: «...إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنَزَلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام إِنَّ الْإِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِيُّ وَ فَرْعُهُ السَّامِيُّ بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَقْرِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱.

می فرماید: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ آنهایی که ظالم باشند، به این عهد الهی نمی رسند. پس امامت، یک عهد است. این مطلب را هم بعداً توضیح خواهیم داد که این عهد را کسانی که مطلقاً ظالم نیستند و عدل مطلق هستند، می توانند بردارند.

نکته سوم این که از شئون، فروع و برکات امامت، هدایت به امر الهی است؛ ﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾. امام، آن کسی است که هادی به امر الهی است.

و نکته چهارم در این آیه نورانی، این است که ریشه امامت در صبر، استقامت و یقین به آیات الهی است؛ ﴿لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ﴾.

در ذیل این آیه شریفه، روایاتی آمده که گویای این مطلب است که گرچه ظاهر این آیه مربوط به بنی اسرائیل است، ولی گویا خدای متعال در این آیه شریفه، اهل بیت علیهم السلام را اراده کرده است. نقلی را مرحوم علی بن ابراهیم در تفسیر ﴿لَمَّا صَبَرُوا﴾ آورده است که می گوید: «كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا يُصِيبُهُمْ فَجَعَلَهُمْ أِئْمَةً»؛ خدای متعال قبل از اینکه ائمه علیهم السلام به دنیا بیایند، چون می دانسته که آنها در پای عهد الهی صبر می کنند، مقام امامت را در مقابل آن صبر به آنها عطا فرموده است. البته این نقل، روایت نیست.

ذیل این آیه، روایت دیگری هست که امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند: «الْأئِمَّةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانِ إِمَامٌ عَدْلٌ وَ إِمَامٌ جَوْرٌ»؛^۱ ائمه در قرآن دو دسته هستند؛ ائمه عدل و ائمه جور. لذا در قرآن می فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾؛^۲ روز

۱. قال علی بن ابراهیم: قَوْلُهُ ﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾ قَالَ: «كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُمْ يَصْبِرُونَ عَلَى مَا يُصِيبُهُمْ فَجَعَلَهُمْ أِئْمَةً»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۲. عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ: «الْأئِمَّةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانِ إِمَامٌ عَدْلٌ وَ إِمَامٌ جَوْرٌ قَالَ اللَّهُ ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ لَا بِأَمْرِ النَّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافاً لِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳. ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً﴾؛
سوره اسراء، آیه ۷۱.

قیامت، هر دسته از مردم را با امامشان به محشر دعوت می‌کنیم. امام می‌آید و کسانی که به او اقتدا کرده‌اند، به دنبالش وارد محشر می‌شوند. لذا نقل شده که در یکی از منازل بین مکه و کربلا، راوی دربارهٔ همین آیه از سیدالشهداء علیه السلام سؤال کرد و حضرت فرمود: «دو دسته، امام هستند. یک دسته ائمهٔ جور و یک دسته هم امام عدل».

آیهٔ مورد بحث راجع به ائمهٔ عدل است چون می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾. ذیل این فراز از آیه، امام باقر علیه السلام در ادامهٔ روایت قبل می‌فرماید: «لَا بِأَمْرِ النَّاسِ»؛ امام به امر الله هدایت می‌کند و در واقع این هدایت، جریان امر الهی است. بعد فرمودند: «يَقْدُمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ»؛ ائمه علیهم السلام حتی وقتی می‌خواهند هدایت کنند، امر الهی را بر امر خودشان مقدم می‌دارند و قبل از اینکه بخواهند حکم خودشان را جاری کنند، حکم الهی را جاری می‌کنند. معنای این مطلب، این نیست که حکم خودشان را هم جاری می‌کنند، بلکه اصلاً نوبت به حکم و امر و رأی خودشان نمی‌رسد. ائمهٔ الهی، همهٔ کارشان هدایت به حکم الله و امر الله است که این امر باید در جای خود توضیح داده شود.

اما از طرف دیگر هم خدای متعال فرموده: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾؛ ائمه‌ای هم هستند که به سوی آتش دعوت می‌کنند؛ امام و پیشرو هستند و مقتدی و تابع دارند، ولی به آتش جهنم فرا می‌خوانند. اینها کسانی هستند که حضرت در ادامهٔ همان روایت، در موردشان می‌فرماید: «يَقْدُمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافاً لِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ»؛ آنها امر و حکم خود را بر امر و حکم خدای متعال مقدم می‌دارند و از اهوائشان تبعیت می‌کنند. این آیات راجع به امت نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و معصومین علیهم السلام می‌خواستند به این مطلب اشاره کنند که دشمنان ما که خلافت را غصب کرده‌اند، ائمه‌ای هستند که به آتش فرا می‌خوانند.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمودند: «فَصَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ ثُمَّ بُشِّرَ فِي الْأُئِمَّةِ مِنْ عِتْرَتِهِ وَ وُصِفُوا بِالصَّبْرِ»^۱ حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع احوال صبر کردند، سپس خدای متعال به ایشان بشارت دادند که ائمه‌ای از ذریه شما قرار می‌دهیم و آنها هم صابر هستند، همان طور که شما پای امر الهی صبر کردید؛ «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ»^۲. این روایت، مفصل و اصل آن در کافی است،^۳ ولی به طور خلاصه در این روایت، خدای متعال به نبی اکرم صلی الله علیه و آله بشارت دادند که بعضی از عترت تو را امام قرار دادم و اینها پای دین تو صابر هستند و با صبر آنها، کار اصلاح می‌شود.

در حدیث دیگری جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي وَلَدِ فَاطِمَةَ خَاصَّةً»^۴ این آیه - «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ»^۵ - در مورد فرزندان صدیقه طاهره علیها السلام و ائمه هدايت معصومین علیهم السلام است. طبق این آیه، امامت، متأخر از صبر و یقین به آیات است.

— صبر و یقین، ریشه مقام امامت

صبری که در این آیه بیان شده، که بنیان امامت بر آن استوار است، صبر در چیست؟ روشن است که اجمال این صبر، حفظ و کف نفس است. انسان باید از همه عوالم، کف نفس کند تا

۱. عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثِ الْبُخْتَرِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «...فَصَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ، ثُمَّ بُشِّرَ فِي الْأُئِمَّةِ مِنْ عِتْرَتِهِ وَ وُصِفُوا بِالصَّبْرِ» «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ» فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ علیه السلام الصَّبْرُ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْبَدَنِ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله آيَةُ بُشْرَى وَ انْتِقَامٍ، فَأَبَاحَ اللَّهُ قَتْلَ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدُوا فَقَتَلَهُمْ عَلَى يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَحْبَابِهِ وَ عَجَلِ اللَّهِ لَهُ ثَوَابَ صَبْرِهِ مَعَ مَا ادَّخَرَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۸، ح ۳.

۳. عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: «نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي وَلَدِ فَاطِمَةَ علیها السلام خَاصَّةً «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ»؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص ۴۳۷.

عبد و امام شود. اگر انسان بتواند نفس خود را از عالم طبیعت حفظ کند و از آن کف نفس نماید، از عالم طبیعت عبور می‌کند و بعد، اگر بتواند از عوالم بعدی مثل عالم برزخ و عالم جنت و نار، کف نفس و بر آن صبر کند، از این عوالم هم عبور خواهد کرد. بنابراین، این صبر، صبر بر تعلق نسبت به همه عوالم است. باید انسان بتواند صبر، کف نفس و خودداری کند و از تعلق به عالم دنیا، عالم خیال و عوالم خلقت، عبور نماید. این، یک معنای صبر است. در مورد صبر بر طاعت و صبر بر معصیت هم همین طور است؛ یعنی خدای متعال از انسان خواسته که از اموری که او را از دایره خلافت الهی و ولایت حضرت حق بیرون می‌برند، اجتناب کند و اگر می‌تواند در راه انجام امر و نهی الهی و در برابر تعلق نسبت به عوالم، صبر و پایداری کند و از عوالم خلقت عبور نماید. اگر چنین شد، این انسان ممکن است بتواند به این مقام دست پیدا کند.

البته در این آیه توضیح داده نشده که این صبر، در چه موردی بوده است؛ آیا هر صبری انسان را به امامت می‌رساند یا یک صبر خاص منظور است. بی‌تردید مقصود از این صبر، هر صبری نیست، بلکه صبر خاصی است که ریشه امامت در آنجاست. ﴿لَمَّا صَبَرُوا﴾ یعنی پای توحید و امر الهی ایستادند و از غیر خدا گذشتند.

اگر کسی بتواند از عالم طبیعت، اهواء، هوس‌ها و وسوسه‌ها کف نفس کند و به مقامات عالی برسد، این شخص می‌تواند مقام امامت را داشته باشد. پس این صبر، صبر بر واجبات، محرمات و بلاء است. آن کسی که همه تکالیف را انجام دهد و در این راه صبر کند، آن وقت بلاء الهی می‌رسد و باید با بلاء الهی سالک شود. اگر بر بلاء هم صبر کرد، این صبر مقدمه رسیدن به آن مقام است.

۲- صبر در مقیاس امامت، بر اساس روایت کافی شریف

البته این طور نیست که هر کسی که صبر کند، به آن مقام برسد، بلکه آن صبر، صبر خاصی است. در روایتی، مقداری این صبر خاص توضیح داده شده است. این روایت در کافی شریف، در باب صبر، از امام صادق (ع) نقل شده و ظاهراً سند موثق هم دارد. حضرت

می فرماید: «يَا حَفْصُ إِنَّ مَنْ صَبَرَ قَلِيلًا وَ إِنَّ مَنْ جَزَعَ جَزَعًا قَلِيلًا»^۱ آن کسی که در راه خدا صابر است، دوران تکلیفش طولانی نیست و آن کسی هم که جزع می کند و اهل صبر در راه خدا نیست، دوران جزعش طولانی نیست. جزع و صبر، دو صفت متقابل هستند. بعد فرمودند: «عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ»؛ هیچ کاری بدون صبر به نتیجه نمی رسد. اگر انسان در راه خدا ایستادگی کرد، در کارهایش نتیجه می گیرد.

۱. عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَا حَفْصُ إِنَّ مَنْ صَبَرَ قَلِيلًا وَ إِنَّ مَنْ جَزَعَ جَزَعًا قَلِيلًا ثُمَّ قَالَ عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام فَأَمَرَهُ بِالصَّبْرِ وَ الرَّفْقِ فَقَالَ ﴿وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولَى النِّعَمَةِ﴾ وَ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [السَّيِّئَةِ] فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حُظٍّ عَظِيمٍ﴾ فَصَبِرَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام حَتَّى نَالُوهُ بِالْعِظَائِمِ وَ رَمَوْهُ بِهَا فَضَاقَ صَدْرُهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ ﴿وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ ثُمَّ كَذَّبُوهُ وَ رَمَوْهُ فَحَزِنَ لَذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بَأْيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَ أَوْدُوا حَتَّى آتَاهُمْ نَصْرُنَا﴾ فَأَلْزَمَ النَّبِيُّ عليه السلام نَفْسَهُ الصَّبَرَ فَتَعَدَّوْا فَذَكَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ كَذَّبُوهُ فَقَالَ قَدْ صَبَرْتُ فِي نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ عَرَضِي وَ لَا صَبْرَ لِي عَلَى ذِكْرِ إِلَهِي فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسْنَا مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ﴾ فَصَبَرَ النَّبِيُّ عليه السلام ص فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ ثُمَّ بَشَّرَ فِي عِثْرَتِهِ بِالْأَنَّمَةِ وَ وُصِفُوا بِالصَّبْرِ فَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ ﴿وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَأْيَاتِنَا يَوْفُونَ﴾ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ ص الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَشَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ لَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾ فَقَالَ عليه السلام إِنَّهُ بُشِّرِي وَ انْتَقَامٌ فَأَبَاحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عليه السلام ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُدُّوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ﴾ فَفَتَحَهُمُ اللَّهُ عَلَى يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام وَ أَحْبَابِهِ وَ جَعَلَ لَهُ ثَوَابَ صَبْرِهِ مَعَ مَا ادْخَرَهُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ فَمَنْ صَبَرَ وَ احْتَسَبَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُقَرَّ اللَّهُ لَهُ عَيْنُهُ فِي أَعْدَائِهِ مَعَ مَا يَدْخِرُ لَهُ فِي الْآخِرَةِ؛ الكافي، ج ۲،

سپس حضرت مصداقی از صبر نبی اکرم ﷺ را توضیح می دهند که مهم است؛ فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ فَأَمَرَهُ بِالصَّبْرِ وَالرَّفْقِ»؛ خدای متعال وجود مقدس نبی اکرم ﷺ را مبعوث کرد و به او دستور داد که باید در مسیر نبوت صبر نمایی و با مردم مدارا کنی؛ آنجا که به او فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وَذُرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ»^۱؛ در مقابل مذمت ها و تکذیب آنها صبر و استقامت کن، عجله نکن و کار خودت را انجام بده. پس آن کسی امام می شود که صابر باشد، چون از لوازم هدایت، صبر و پایداری است.

بعد حضرت فرمودند که خدای متعال به این وجود مقدس دستور داد: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۲؛ بدی های آنها را به بهترین وجه دفع کن که در این صورت، آن کسی که بین تو و او عداوت بود، گویا دوست صمیمی توست. انسان به اشکال مختلفی می تواند بدی ها و آزار دیگران را دفع کند. یک شکل آن، این است که می تواند از آن دشمن، دوست بسازد. انسان می تواند در مقابل قهر دیگری قهر کند و در مقابل فریاد او فریاد بزند؛ ولی این مقابله به مثل مشکل را حل نمی کند. مثلاً وقتی فرزند انسان اذیت می کند، می توان با یک فریاد، کار را تمام کرد؛ ولی این کار ریشه مشکل را حل نمی کند. کسی که با انسان دشمنی می کند، اگر ابتدائاً با قهر با او مواجه شود، ریشه مشکل حل نمی شود، دشمنی باقی می ماند و به دوستی تبدیل نمی شود؛ ولی اگر بتواند به بهترین نحو، این دشمنی را دفع کند، یعنی در مقابل دشمنی دیگران، دوستی و محبت کند، موجب می شود که دشمنی به دوستی تبدیل شود؛ «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

البته این دوستی در مقابل دشمنی در جایی است که مربوط به خود انسان است، نه در جایی که دشمنی با خدا و اولیاء خدا باشد که در این صورت انسان حق ندارد گذشت کند.

۱. «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَذُرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا»؛
سوره مزمل، آیات ۱۱-۱۰.

۲. «وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ سوره فصلت، آیه ۳۴.

به تعبیر یکی از اساتید اگر فرزند شما فریاد زد و شما هم فریاد زدید، شما با تفرعن نفس با او مواجه شده‌اید و او از شما یاد می‌گیرد و می‌فهمد که با فرعونیت نفس هم می‌توان کار را جلو برد و او هم تفرعن نفس می‌کند؛ ولی اگر شما خشوع کردید و با خشوع در مقابل خدای متعال، کار را جلو بردید، او هم تربیت می‌شود.

پس حضرت حق به نبی اکرم ﷺ فرمود عداوت کسانی را که با تو درگیر می‌شوند، به بهترین شکل یعنی با دوستی، محبت، مدارا و صبر، دفع کن که در این صورت هم مشکل شما حل می‌شود و هم او اصلاح می‌گردد؛ ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾.

یکی از نکات بسیار مهم که برای خواص است، این است که اگر کسی به انسان بدی کرد و انسان هم در مقام اصلاح طرف مقابل بود، نه در مقام دفاع از خود، باید از این مواجهه او بفهمد که او گرفتار است و یک بیماری دارد و حال که فهمید او گرفتار و بیمار است، باید پای مداوا و اصلاح او بایستد. اکثر اوقات، طریق اصلاح این است که بدانیم آن کسی که بدی می‌کند، یک بیماری و گرفتاری در وجودش هست. اگر آن بیماری اصلاح شد، آن عداوت رفع شده و ریشه عداوت از بین رفته است. بنابراین اگر انسان در کسی بدی می‌بیند، مأموریت پیدا می‌کند که او را اصلاح کند و باید تلاش کند که اشکال و بیماری او رفع شود. اگر کسی غیبت کرده، حتماً یک گرفتاری دارد که غیبت کرده و انسان مؤمن باید کاری کند که گرفتاری او رفع شود. این امور، دفع به احسن است.

به تعبیر دیگر بدی دیگران را به چند گونه می‌توان دفع کرد؛ اول اینکه انسان از خود دفاع کند؛ به عنوان مثال با قهر، موقتاً خطر را رفع کند. دوم اینکه سعی کند طرف مقابل را اصلاح کند تا ریشه عیش از بین برود. و سوم اینکه کاری کند که این عداوت به دوستی تبدیل شود. البته این کار سخت و دشواری است که انسان از بدی و دشمنی طرف مقابل، بفهمد که او بیمار است و تلاش کند بیماری او را مشفقانه اصلاح نماید. اگر این طور شد، این دشمن به دوست تبدیل می‌شود.

بعد در ادامه آیه می فرماید: ﴿وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾؛^۱ کسانی این مقام را تلقی می کنند و می توانند بدی ها و دشمنی ها را به دوستی تبدیل کنند که اهل صبر باشند و بهره عظیمی از توحید بردند. این صبر را خدای متعال از نبی اکرم ﷺ خواسته که در مقام هدایت دیگران، کاری کند که دشمنی ها به دوستی تبدیل شود. سپس حضرت فرمودند: «فَصَبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى نَالُوهُ بِالْعَظَائِمِ وَرَمَوْهُ بِهَا فَضَاقَ صَدْرُهُ»؛ بعد از اینکه این آیه نازل شد، نبی اکرم ﷺ صبر کردند تا آنجا که ایشان را به اتهام های بزرگی متهم کردند و سینه حضرت در برابر این اتهامات تنگ شد.

بعد فرمودند: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾؛^۲ فَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾»^۳؛ وقتی سینه حضرت تنگ شد، خدای متعال این آیات را نازل کرد که ما می دانیم در اثر این گفته ها سینه تو تنگ می شود، پس تسبیح کن و در مقام سجده باش تا این آثار رفع شود.

حضرت در ادامه فرمودند: «ثُمَّ كَذَّبُوهُ وَرَمَوْهُ فَحَزِنَ لِذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾»^۴؛ باز حضرت رسول ﷺ استقامت ورزیدند تا اینکه ایشان را به گونه دیگری تکذیب و رمی کردند و مجدداً حزن بر ایشان غالب شد؛ خطاب رسید که ما می دانیم که این تکذیب آنها، تو را غصه دار می کند؛ این تکذیب تو نیست بلکه تکذیب و انکار آیات الهی است. این آیات نیاز به توضیح دارد که هر کدام از این مقامات در نبی اکرم ﷺ چه مقامی بودند و این دستورها ناظر به چه مقامی از صبر حضرت بود و چطور خدای متعال با این دستورات، رسولش را به استقامت رساند.

۱. ﴿وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾؛ سوره فصلت، آیه ۳۵.

۲. ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۹۷.

۳. ﴿فَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾؛ سوره حجر، آیه ۹۸.

۴. ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾؛ سوره

انعام، آیه ۳۳.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: «فَالْزَمَ النَّبِيُّ ﷺ نَفْسَهُ الصَّبْرَ فَتَعَدَّوْا فَذَكَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَكَذَّبُوهُ فَقَالَ قَدْ صَبَرْتُ فِي نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ عَرَضِي وَ لَا صَبْرَ لِي عَلَى ذِكْرِ إِلَهِي»؛ پس از نزول این آیات حضرت ملازم صبر شدند و بنایشان بر این شد که از صبر فاصله نگیرند. اما آنها از حد گذراندند و صریحاً به تکذیب خدا روی آوردند؛ یعنی از تکذیب نبی اکرم صلی الله علیه و آله شروع کردند و کار را به تکذیب خدای متعال رساندند. به این حد که رسید، حضرت فرمود دیگر در برابر این امر نمی توانم صبر کنم. در برابر اهانت نسبت به نفس و آبرو و اهل بیتم ایستادم؛ ولی در برابر تکذیب خدای متعال نمی توانم. بعد فرمودند: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ﴾^۱ فَصَبَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِ»؛ باز هم آیه نازل شد و دستور به صبر رسید و حضرت نسبت به این امر هم صبر کردند. بنابراین باید نبی اکرم صلی الله علیه و آله مراتبی از صبر را داشته باشند تا بتوانند عالم را هدایت کنند و این صبر، صبری است که ریشه در نبوت و امامت دارد.

حضرت در ادامه این روایت فرمودند: «ثُمَّ بَشَّرَ فِي عِثْرَتِهِ بِالْإِثْمَةِ وَ وُصِفُوا بِالصَّبْرِ فَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَايَاتِنَا يُوْقِنُونَ﴾»؛ بعد از پایداری استقامت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در برابر عداوت ها، خدای متعال به ایشان بشارت دادند که ما در عترة تو ائمه ای قرار می دهیم که آنها هم، صابر هستند و بشارت در این آیه بود که بعد از اینکه آنها پایداری کردند و به آیات ما یقین آوردند، ما آنها را امامانی قرار دادیم که کارشان هدایت به امر الهی است.

اگر کسی بتواند پای خدا، فرمان الهی و هدایت مردم بایستد و آنچه را که لازمه نشر و اقامه توحید در عالم است، خودش تحمل کند تا دیگران به آن برسند، به چنین شخصی که اینقدر صبر دارد، مقام امامت می دهند.

بعد فرمودند: «فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ ﷺ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»؛ نبی اکرم صلی الله علیه و آله در اینجا فرمودند اساس ایمان به صبر برمی گردد؛ نسبت صبر به ایمان مثل نسبت سر به پیکر است.

۱. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ - فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ﴾؛ سوره ق، آیات ۳۹-۳۸.

همه قوام ایمان به آن است. بنابراین صبر به این معنا، یک صفت در عرض بقیه اوصاف نیست؛ بلکه ریشه تمام اوصاف است. ظاهراً مقصود از صبری که در ائمه علیهم السلام هست و مبدأ امامت است، یک صفت در کنار بقیه صفات و یکی از ۷۵ صفت حمیده نیست؛ بلکه مقصود از آن، صبر بر توحید است که ریشه همه صفات کریمه است. وقتی ائمه علیهم السلام در راه خدا ایستادند و حاضر شدند در مسیر هدایت مردم مشکلات را تحمل کنند تا دیگران هدایت شوند؛ اول خودشان صبر کردند، از عوالم عبور نمودند و از تعلق به دنیا و عوالم بعد، کف نفس کردند.

انسان نمی‌تواند یک صبر کوچک هم داشته باشد. فرض کنید انسان بخواهد کف لسان کند؛ این کف لسان و مراقبه لسان که حرف لغو، مکروه و حرام نگوید، چقدر دشوار است و چقدر برکات دارد که در روایتی فرمودند وقتی بنی اسرائیل می‌خواستند وارد وادی عبادت شوند، اول بیست سال سکوت می‌کردند؛^۱ این سکوت، مقدمه ورود به مقام عبادت بود. حال اگر انسان بتواند نسبت به همه قوا صابر باشد و بعد، از عالم طبیعت عبور کند، سپس تکالیف بعدی بیاید و از عوالم بعدی هم عبور نماید و کف نفس کند تا به خدای متعال برسد، آن وقت می‌تواند هدایت الهی را به مردم برساند. کسی که صبر می‌کند، به مقامی می‌رسد که امر الهی در او جاری می‌شود و وقتی جاری شد، هادی به امر می‌شود.

در اینجا مقداری توضیح می‌دهیم که هدایت چیست و هدایت به امر به چه معناست. ریشه این هدایت در صبر است. آن صبری که موجب می‌شود انسان بتواند هادی به امر الله شود و در مقام هدایت، امر الهی را جاری کند، ریشه امامت است. امام کسی است که آنقدر در راه خدای متعال و اقامه توحید ایستاده که به مقام هدایت به امر رسیده است. اساس ایمان و همه صفات کریمه، پایداری در راه خدای متعال است.

یکی از آن صبرهایی که مقدمه امامت است، صبر بر بلاء در مسیر هدایت مردم و قرب الهی است؛ مثل حادثه عاشورا. نبی اکرم صلی الله علیه و آله با این صبر به نبوت کلیه رسید و ائمه علیهم السلام هم با این

۱. عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ الرُّضَاءَ يَقُولُ: «كَانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا أَرَادَ الْعِبَادَةَ صَمَتَ قَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ سِنِينَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۸.

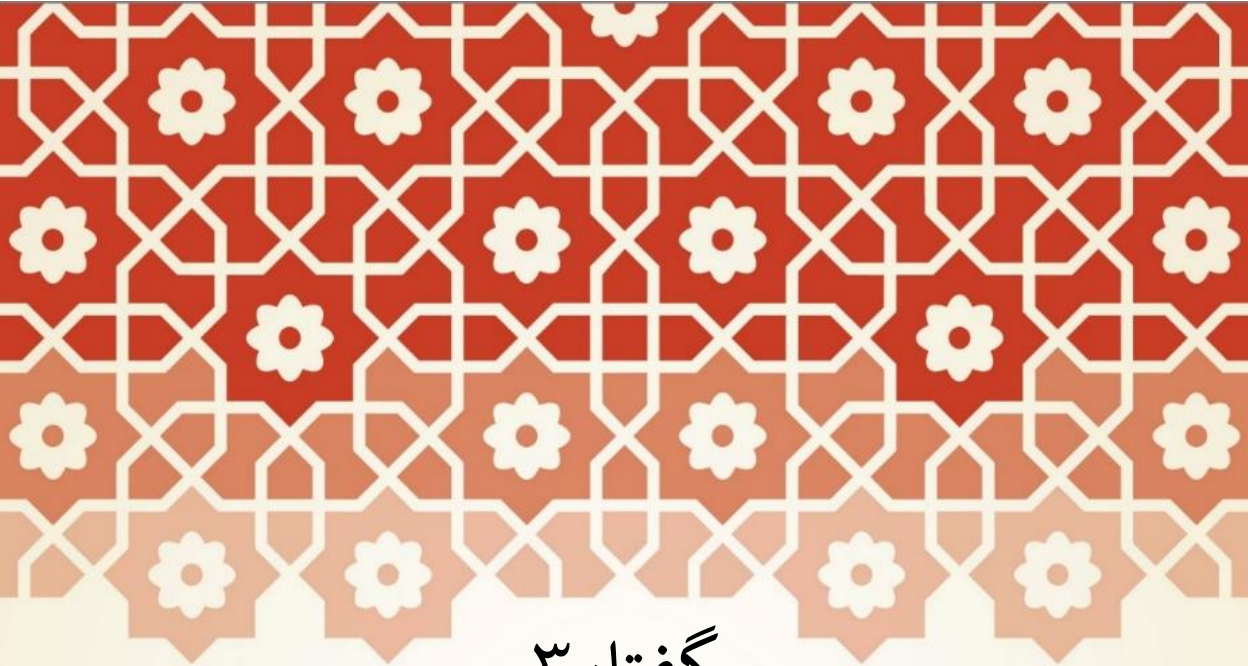
صبر به امامت کلیه رسیدند. این ذوات مقدس قبل از اینکه خلق شوند، امتحان شدند و در ازای آن امتحانات ایستادگی و صبر کردند، آن وقت این مقامات به آنها عطا شد؛ همان طور که به حضرت زهرا علیها السلام عرضه می‌داریم: «يَا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لَمَّا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً»^۱.

ذکر این نکته لازم است که صبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله، محور همه صبرهای عالم است. اگر همه انبیاء و اولیاء علیهم السلام صبر کردند، ریشه صبر آنها در صبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله است. این مطلب را هم گفتیم که اساس همه صفات کریمه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله برمی‌گردد. صبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که همه عالم را در مسیر بندگی خدا نگه داشته است. لذا خدای متعال عبادت امت را از حضرت می‌خواهد؛ آنجا که در قرآن می‌فرماید: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ﴾^۲؛ هم خودت باید در این راه بایستی و هم برای کسانی که با تو روی به سوی خدا آورده‌اند، باید استقامت کنی تا آنها هم بایستند. این استقامت دوم، تکلیف به نگه داشتن دیگران است. پس صبر حضرت، اساس نگه داشتن دیگران در راه خدا است. اگر نبی اکرم صلی الله علیه و آله متزلزل می‌شدند، همه امت متزلزل می‌شد. صبری هم که امام باید داشته باشد، صبر بر هدایت و حفظ دیگران در راه خداست. با صبر امام، امت حفظ می‌شود. امام باید صبر کند تا دیگران را به مقصد برساند و دست دیگران را بگیرد و به سوی خدای متعال ببرد.

بنابراین، طبق آیات و روایاتی که اشاره شد، حضرت باید مراحل از صبر را پشت سر بگذارند تا امت هدایت شوند و این صبر، لازمه امامت است. کسی می‌تواند هادی الی الله شود که این مراحل از صبر را پشت سر گذاشته باشد.

۱. فرازی از زیارتنامه حضرت زهرا علیها السلام؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۹، ح ۱۹.

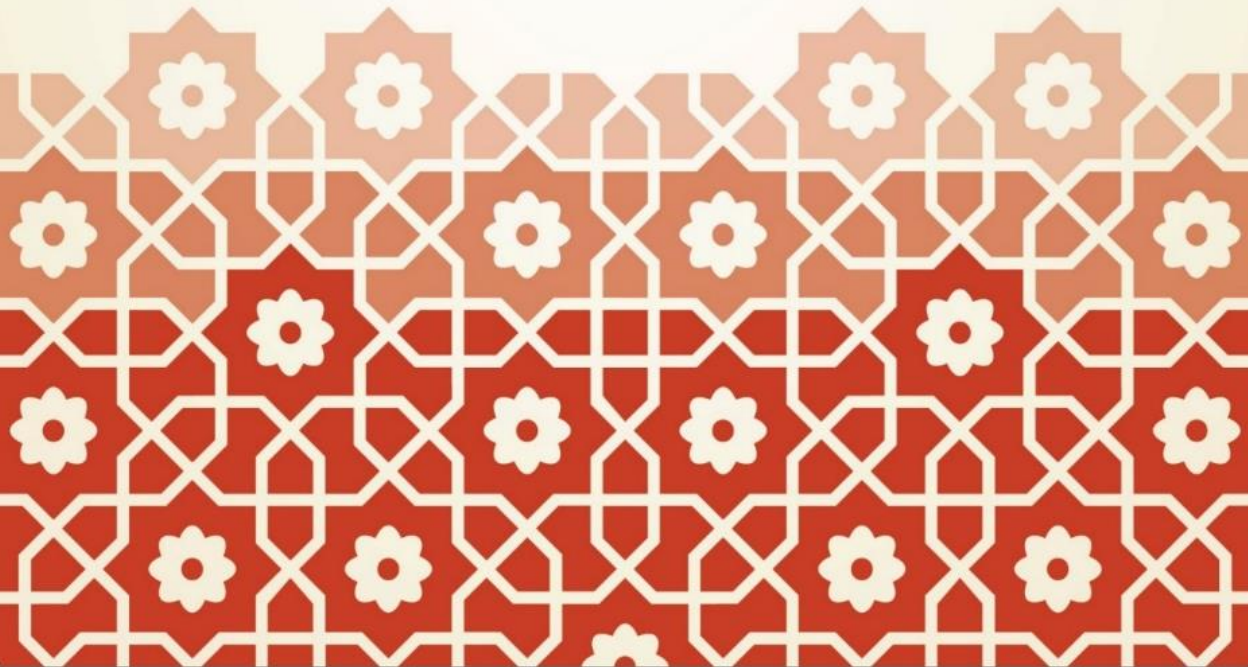
۲. ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ سوره هود، آیه ۱۱۲.



گفتار ۳

مقام عصمت امام

«الْمَغْضُومُونَ»



«الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ».

خصوصیاتی در این فراز برای معصومین علیهم السلام ذکر شده که یکی از آن خصوصیات، عصمت است. تعاریفی برای عصمت ذکر کرده‌اند که یکی از آنها بیان نورانی امام هادی علیه السلام در زیارت غدیریه است که شاید به یک وجه، حدود عصمت ائمه علیهم السلام را بیان می‌کند. حضرت، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وَ أَنْتَ الْقَائِلُ لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَ لَا تَفَرِّقُهُمْ عَنِّي وَ حَشَةً وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعًا لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعًا»^۱ شما فرمودید که تجمع مردم بر گرد من، بر عزت من اضافه نمی‌کند. عزت، نفوذ ناپذیری و قدرت من، از مردم کسب نمی‌شود که اگر مردم جمع شدند، بر عزت من اضافه شود و اگر متفرق شدند، ذلیل و تسلیم دیگران شوم و در من وحشت پیدا شود.

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۹۴/۷/۳۰ مصادف با هشتم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَ عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمَرِيِّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، وَ ذَكَرَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَارَ بِهَا فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أُشْخَصَهُ الْمُعْتَصِمُ: «...لَقَدْ جَاهَدْتُ فِي اللَّهِ حَقَّ الْجِهَادِ، وَ صَبَرْتُ عَلَى الْأَذَى صَبْرًا احْتِسَابًا، وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ، وَ صَلَّى لَهُ، وَ جَاهَدَ، وَ أَبَدَى صَفْحَتَهُ فِي دَارِ الشُّرْكِ، وَ الْأَرْضُ مَشْحُونَةٌ ضَلَالَةً، وَ الشَّيْطَانُ يُعْبِدُ جَهْرَةً. وَ أَنْتَ الْقَائِلُ: لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَ لَا تَفَرِّقُهُمْ عَنِّي وَ حَشَةً، وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعًا لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعًا، اِعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ، وَ آثَرْتُ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى فَزَهَّدْتُ، وَ أَيْدَكَ اللَّهُ وَ هَدَاكَ، وَ أَخْلَصَكَ وَ اجْتَبَاكَ. فَمَا تَنَاقَضَتْ أَعْمَالُكَ، وَ لَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ، وَ لَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ، وَ لَا ادَّعَيْتَ وَ لَا افْتَرَيْتَ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، وَ لَا شَرِهْتَ إِلَى الْحُطَامِ، وَ لَا دَسَّكَ الْأَثَامُ، وَ لَمْ تَزَلْ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّكَ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ، تَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ الْمَزَارُ الْكَبِيرُ لِابْنِ الْمَشْهَدِيِّ، ص ۲۶۳.

۱- حدود عصمت امام

— هماهنگی افعال امام

بعد می فرماید: «فَمَا تَنَاقَضَتْ أَعْمَالُكَ وَلَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ وَلَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ؛» شما در مقامی هستید که افعالتان یکدیگر را نقض نمی کنند. همه افعال شما، هماهنگ و مؤید یکدیگر و در یک مسیر هستند. چه آن روزی که به حسب ظاهر دست روی دست می گذارید و ۲۵ سال سکوت می کنید؛ «فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدْزَى وَفِي الْحَلْقِ شَجًا»^۱ و چه آن روزی که در صفین و جمل و نهروان دست به قبضه شمشیر می برید، در حال انجام یک کار بزرگ هستید و این افعال، یکدیگر را نقض نمی کنند.

در مورد غیر معصوم، در بسیاری از اوقات این گونه است که افعال انسان، یکدیگر را نقض می کنند. ما عبادات کثیری انجام می دهیم که گاهی یک غفلت، همه آن عبادات را هبط می کند. گاهی انسان یک گناه انجام می دهد و عمل چند سالش از بین می رود. معنای این مطلب این است که این فعل، همه افعال قبلی را نقض کرده است.

به تعبیر یکی از اساتید اخلاق، اینکه انسان چهل سال نماز می خواند، ولی نمازی که باید معراج مؤمن باشد، یک قدم هم او را جلو نمی برد، به خاطر این است که انسان نماز می خواند اما بعد از آن، فعلی انجام می دهد که آثار آن نماز را از بین می برد.

اما آن افعال عظیمی که وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) انجام می دهند، هیچ گاه یکدیگر را نقض نمی کنند و هماهنگ هستند. صلح، جنگ، حب، بغض، بریدن و وصل کردن حضرت،

۱. عَنْ عِكْرَمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: ذُكِرَتِ الْخِلَافَةُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا أَخُو تَيْمٍ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنْهُ السَّيْلُ وَلَا يَرْتَقِي إِلَيْهِ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفَقْتُ أَرْتَثِي مَا بَيْنَ أَنْ أُصُولَ بَيْدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَحْيِهِ عَمِيَاءٍ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدْزَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجًا؛» معانی الأخبار، ص ۳۶۰، ح ۱.

هم آنجا که با تکبیرش عده‌ای از ترس جان می‌دهند و هم آنجا که بچه یتیمی را می‌بند و گریه می‌کند، کاملاً هماهنگ هستند «فَمَا تَنَاقَضَتْ أَعْمَالُكَ».

— هماهنگی اقوال امام

ویژگی بعدی این است که حرف‌های شما، مختلف و متفاوت نیست و یک حرف می‌زنید؛ «وَلَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ». اگر در آثار متفکرین بزرگ ما که اهل فهم و درک هستند، دقت کنید، کتابی که اوائل عمر نوشته‌اند با کتابی که اواسط و یا اواخر عمر نوشته‌اند، متفاوت است؛ حتی گاهی در ابتدای یک کتاب، یک حرف می‌زنند و در آخر آن، حرف دیگری می‌زنند. مثلاً در بین فقها کمتر فقهی داریم که در بیان یک دوره علم اصول، نظرات مختلف نداشته باشد.

ولی معصوم، این طور نیست و نکته‌اش هم واضح است، چون خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾؛^۱ اگر قرآن از ناحیه غیر خدای متعال بود، در آن اختلاف فراوان دیده می‌شد. مثلاً در طول ۲۳ سال، یک انسان به طور طبیعی بخصوص در میدان عمل، حرف‌ها و نظراتش تغییر می‌کند؛ ولی علم معصوم، علم تدریجی الحصول از این جنس نیست که امروز یک حرف بزند و فردا علمش کامل‌تر و نظرش عوض شود.

— هماهنگی احوال امام

امام هادی علیه السلام در مورد سومین خصوصیت می‌فرمایند: «وَلَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ»؛ حالات معصوم، حالات متقلب و دگرگونی نیست که یک موقع مجذوب حضرت حق و مشتاق عبادت و در زمان دیگر کسل باشند؛ اما حالات ما این طور است. شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد زمانی که محضر شما هستیم، حالات خوبی داریم، ولی وقتی از محضر شما بیرون می‌رویم، حالمان تغییر می‌کند. حضرت فرمود این حالت، تقلب احوال قلوب است.^۲ این حالت در ما وجود

۱. ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۸۲.

۲. عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَمَّا هَمَّ حُمْرَانُ بِالْقِيَامِ قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَخْبِرْكَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ لَنَا وَ أَمْتَعْنَا بِكَ أَنَا نَأْتِيكَ فَمَا نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى تَرِقَّ قُلُوبُنَا وَ تَسْلُو أَنْفُسُنَا عَنِ الدُّنْيَا وَ يَهْوَنَ عَلَيْنَا مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ هَذِهِ

دارد. اینکه به ما گفته‌اند مراقب حالات قلبی خود باشید و وقتی حالتان حال عبادت نیست، عبادت را به خود تحمیل نکنید، به دلیل همین تقلب احوال است. ریشه این تقلب احوال هم در غفلت‌های انسان است و یک امر جبری نیست. یک موقع حال ما برای عبادت مناسب است و یک موقع کسل هستیم. گاهی دست‌دهنده داریم و گاهی هم بخیل هستیم. اما ائمه علیهم‌السلام همیشه در یک حال هستند؛ «فَمَا تَنَاقَضَتْ أَعْمَالُكَ وَلَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ وَلَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ».

۲- ریشه عصمت امام

ریشه هماهنگی افعال و اقوال و احوال معصوم، در این بیان امام هادی علیه‌السلام است که می‌فرمایند: «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَزْتُ وَ آثَرْتُ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى فَزَهَدْتُ»^۱؛ دو خصوصیت در شما وجود دارد که موجب این هماهنگی شده است.

۱- اعتصام بالله

اول اینکه شما معتصم بالله هستید و با همه وجود، به دامن خدا چنگ زده‌اید. امام صادق علیه‌السلام در روایتی فرمودند: «إِنَّ شِيعَتَنَا آخِذُونَ بِحُجْرَتِنَا وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ نَبِيِّنَا آخِذٌ بِحُجْرَةِ اللَّهِ». این حجزه و دامن در بعضی روایات به نور تفسیر شده است^۲ و در بعضی دیگر به «دین الله»^۳.

←

الأموال ثُمَّ نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ إِذَا صِرْنَا مَعَ النَّاسِ وَ التُّجَّارِ أَحِبُّنَا الدُّنْيَا قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ...؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۲۱، ح ۱.

۱. فرازی از زیارتنامه غدیری امام علی علیه‌السلام که متن آن در آغاز گفتار آمد؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۲۶۳.

۲. عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذٌ بِحُجْرَةِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْرَتِنَا ثُمَّ قَالَ: وَ الْحُجْرَةُ النُّورُ؛ التوحید، ص ۱۶۵، ح ۲.

معصوم دست به دامن خداست و ما هم دست به دامن معصوم هستیم؛ «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّتْ». لذا در روایتی فردی از امام صادق (ع) سؤال کرد که عصمت امام به کجا برمی گردد؟ فرمود: «الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَنِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ»؛^۱ کسی که معتصم بالله است، با خدا به عصمت می رسد. در واقع، خدای متعال عصمت آنهاست. کسی که همه قوا و امکانات او در همه احوال، معتصم بالله است، در مقامی است که همه افعالش تحت عصمت خداست.

در روایتی امام رضا (ع)، امام را این گونه معرفی می کنند: «مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ»؛^۲ امام کسی است که تمام فضیلت ها به او اختصاص دارد و خدای متعال همه فضیلت ها را به امام عطا فرموده است. البته در ادامه فرمودند: «مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اكْتِسَابٍ»؛ بدون اینکه امام، این فضائل را اکتساب کرده باشد؛ یعنی همه اش فضل خدای متعال است. وقتی کسی با همه وجود به خدا معتصم شد، خدای متعال، عصمت او می شود؛ مثل آب قلیل وقتی که به کر

←

۳. عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِي الْيَقْظَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «يَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذًا بِحُجْزَةِ رَبِّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا فَ نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا حِزْبُ اللَّهِ وَ حِزْبُ اللَّهِ ﴿هُمْ الْغَالِبُونَ﴾ وَ اللَّهُ مَا نَزَعُمُ أَنَّهَا حُجْزَةُ الْإِزَارِ وَ لَكِنَّهَا أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ يَجِيءُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) آخِذًا بِدِينِ اللَّهِ وَ نَجِيءُ نَحْنُ آخِذِينَ بِدِينِ نَبِيِّنَا وَ تَجِيءُ شِيعَتُنَا آخِذِينَ بِدِينِنَا»؛ التوحيد، ص ۱۶۶، ح ۳.

۱. حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْأَشْقَرُ قَالَ: قُلْتُ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ مَا مَعْنَى قَوْلِكُمْ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا فَقَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَنِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾»؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۲.

۲. عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرُّضَا (ع) بَمَرَوْ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا فَأَدَارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَ ذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي (ع) فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ (ع) ثُمَّ قَالَ: «...الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبَرِّءُ عَنِ الْعُيُوبِ الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غِيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرُهُ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالَمٌ وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ...»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱.

متصل می‌شود؛ هرچند این آب، قلیل است ولی معتصم به آب کر است و اگر با متنجس ملاقات کند، نجس نمی‌شود و به عکس، آن متنجس را هم پاک می‌کند. امام، معتصم بالله است و کسی که معتصم بالله باشد، در همه حال، تحت عصمت خداست و هرکس به خدا معتصم شود، عزت پیدا می‌کند. اثر اعتصام بالله، عزت است؛ «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ». عزت یعنی نفوذ ناپذیری. اینکه می‌گوییم خدای متعال، عزیز است، یعنی هیچ امری در او اثر ندارد.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرمایند: «تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِّنِّي»؛^۱ خدایا! رضای تو معلل به علت، حتی از ناحیه خودت نیست؛ من چطور می‌توانم کاری کنم که مبدأ رضای تو شود؟!

اگر کسی معتصم بالله شد، عزیز می‌شود و هیچ امری در او اثر نمی‌کند؛ همان طور که در وصف مؤمن فرمودند: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحْرُكُهُ الْعَوَاصِفُ»؛^۲ وقتی مؤمن، ایمان به خدای متعال می‌آورد و به او اعتماد می‌کند، با خدای متعال به نقطه امن می‌رسد و طوفان‌ها هم او را به حرکت در نمی‌آورند؛ طوفان‌هایی که شیطان می‌فرستد؛ طوفان‌هایی که درخت‌های کهن را از جا می‌کنند. شیطان، ابتدا از نسیم‌های اغواگر شروع می‌کند. نسیم‌ها انسان را به سادگی به حرکت در نمی‌آورد؛ لذا این نسیم‌های شیطانی بعداً به گردبادها و طوفان‌های بنیان کن تبدیل می‌شوند. ولی مؤمن در مقابل این طوفان‌ها این طور است که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾؛^۳ وقتی گردبادهای شیطان، متقین را مس می‌کند، نه فقط غرق نمی‌شوند، بلکه متذکر هم می‌شوند و به بصیرت می‌رسند.

بنابراین وقتی معصوم در شأن خود، معتصم بالله شد، این اعتصام، عزت و نفوذ ناپذیری می‌آورد و دیگر هیچ امری جز فرمان خدا در او اثر نمی‌کند. معصوم یعنی آن کسی که همه فعل و حرکت و سکونش از خداست. وقتی معصوم، عزیز شد، نه نفس و نه شیطان با همه

۱. فرازی از دعای شریف عرفه. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلِ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۷.

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

قوایش نمی‌توانند در او نفوذ کنند. شیطان با اینکه از معصوم مأیوس است، ولی همه قوایش را بر روی معصوم متمرکز می‌کند؛ چون اگر بتواند در او خللی وارد کند، کار بقیه تمام است و اگر معصوم را بلرزاند، همه عالم را لرزاند است. لذا شیطان تمام قوایش را در ماجرای پشت در خانه امیرالمؤمنین (ع)، بر روی حضرت متمرکز کرده است و در عاشورا هم بر روی امام حسین (ع)، که در این وقایع اگر می‌توانست یک ترک اولی هم از معصوم بگیرد، مثل ماجرای حضرت آدم (ع)، برای او کافی بود.

کسی که در مقام اعتصام بالله است، اگر همه قوای شیطان یکجا به طرف او حمله کند، باز هم عزیز و نفوذناپذیر است. این قوای شیطان همان قوایی است که همه را با خود می‌برد و در روایتی از رسول اکرم (ص) نقل شده که فرمودند: «یا علی! به اندازه‌ای که تو به راه‌های هدایت آشنا هستی، ابلیس به راه‌های ضلالت آشناست»؛ که این روایت هشدار بزرگی است. ولی معصوم، عزیز و نفوذناپذیر است، مگر از ناحیه امر و نهی الهی؛ هیچ امری در او اثر نمی‌کند مگر رضای خدا. معنای تعبیر «مَوْضِعٌ مَّشِیَّةِ اللَّهِ»^۱ هم همین است که آنچه در وجود آنها جاری است، مشیت الهی است؛ بلکه خودشان نقطه مشیت هستند. بنابراین کسی که در مقام اعتصام بالله است، عزتی پیدا می‌کند که آنچه موجب غفلت و خطا می‌شود، از او صادر نمی‌شود.

کسی که در مقام عصمت است، حتی سهو هم ندارد؛ سهو داشتن یعنی انسان نمی‌خواهد راهی برود که رضای خدا در آن نیست، ولی گاهی اشتباه می‌کند و خلاف رضای خدا گام برمی‌دارد. اگر همه کارها در مسیر رضای خدا باشد، دیگر سهوی نیست. کسی که در ذیل عصمت خدا است، سهو در مورد او معنا ندارد. کسی که در این مقام است، در نقطه‌ای قرار می‌گیرد که به تعبیر قرآن کریم ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۲.

۱. جاء فی زیارة لأمرالمؤمنین (ع): «...السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَافِظَ سِرِّ اللَّهِ، وَ مُمَضِّی حُكْمِ اللَّهِ، وَ مُجَلِّی إِرَادَةِ اللَّهِ، وَ مَوْضِعَ مَشِیَّةِ اللَّهِ...»؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۳۰۲.

۲. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِیْلِی الْمُؤْمِنِینَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ﴾؛ سوره انفال، آیه ۱۷.

ملاحظه کرده‌اید که در صلوات مأثور از امام عسکری علیه السلام، یکی از فرازهایی که برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه است، این است: «وَأَمْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ»؛^۱ خدای متعال، زمین را پر از عدل می‌کند. عدل، فعل خداست. اوست که حق را اقامه و باطل را زمین‌گیر و محو می‌کند؛ اما خدای متعال این کار را به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه انجام می‌دهد؛ «أَقِمِ بِهِ الْحَقَّ وَ ادْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ»؛^۲ «أَمِثْ بِهِ الْجَوْرَ وَ أَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ»؛^۳ «أُحْيِ بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَ اشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوُغْرَةَ».^۴ این افعال، افعال الهی است؛ محیی و ممیت اوست، ولی آن یداللهی که عدل به دست او جاری می‌شود و آن نفسِ رحمانی که حیاتِ همه عالم به اوست و خدا با او زنده می‌کند، امام است.

خدای متعال فعل خود را از طریق شئونی که امام دارد، انجام می‌دهد؛ لذا واقعاً امام، یدالله است. البته پیداست که خدای متعال در امام حلول نکرده و امام، جسم خدا نیست، ولی خدای متعال فعلش را به وسیله امام انجام می‌دهد. همه افعال امام، فعل الهی است. حدیث قرب نوافل را فریقین نقل کرده‌اند که می‌فرماید: «عبد در یک مقامی قرار می‌گیرد که من دست او می‌شوم، گوش او می‌شوم، زبان او می‌شوم»؛^۵ معنایش این است که فرمان الهی، در دست و

۱. مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲. فرازی از دعای شریف ندبه. الشزار الكبير لإبن المشهدی، ص ۵۷۳.

۳. فرازی از دعای امام رضا علیه السلام برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه؛ مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۰۹.

۴. حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ بِهَذَا الدُّعَاءِ: وَ ذَكَرَ أَنَّ الشَّيْخَ الْعَمْرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ أَمْلَأَهُ عَلَيْهِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَدْعُوَ بِهِ وَ هُوَ الدُّعَاءُ فِي غَيْبَةِ الْقَائِمِ عجل الله تعالی فرجه. «...اللَّهُمَّ وَ أَحْيِ بَوَلِيَّكَ الْقُرْآنَ وَ أَرْنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ أَحْيِ بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَ اشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوُغْرَةَ وَ اجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ وَ أَقِمِ بِهِ الْحُدُودَ الْمُعْطَلَةَ وَ الْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ وَ لَا عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ...»؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۲، ح ۴۳.

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا زَالَ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَكُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَ لَيْثُنُ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ إِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيدَنَّهُ»؛ جامع الأخبار، ص ۸۱.

زبان و گوش او کار می‌کند. اگر کسی در مقام اعتصام بود، همیشه معتصم است و نتیجه این اعتصام این است که همه افعالش، فعل خدایی است. مقام معصوم، مقامی است که در ظرف آن باید بقیه اوصاف و مقامات هم به آن ضمیمه شود تا کسی به این مقام برسد؛ مانند اوصاف و مقاماتی که در زیاراتی مثل جامعه کبیره، جامعه ائمه المؤمنین علیهم‌السلام، زیارات سیدالشهداء علیه‌السلام، مخصوصاً زیارت مطلقه اول که محدث قمی (رض) در مفاتیح از مرحوم کلینی (رض) نقل کرده‌اند، برای معصوم بیان شده که معصومین علیهم‌السلام با این مقامات، معصوم هستند.

تمام عالم، تحت اشراف آنهاست ولی خود، معتصم بالله هستند و لحظه‌ای از اعتصام غافل نمی‌شوند و اگر لحظه‌ای از اعتصام دست بردارند، نمی‌توانند خطا نکنند؛ وقتی امام در حال اعتصام است، اگر خدا خطا کند، امام هم خطا می‌کند ولی هیچ کس نمی‌تواند بگوید خدا سهو می‌کند؛ ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^۱ نسبت به امام معصوم هم، همین طور است که معصوم در مقامی است که دیگر سهو هم نمی‌کند. اینکه بعضی گفته‌اند اولین مرتبه غلو این است که بگوییم امام، سهو نمی‌کند، معلوم نیست از کجا نشأت گرفته، ولی حاصل روایات، این است که امام، معصوم علی الإطلاق است؛ «اِعْتَصَمْتَ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتَ».

— ترجیح دادن آخرت بر دنیا

نکته دوم اینکه معصوم آخرت را انتخاب کرده است؛ «وَأَثَرَتِ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى». ما ممکن است به عکس باشیم. قرآن می‌فرماید: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾؛^۲ ولی معصوم آخرت را بر دنیا ترجیح داده است. آخرت هم مقام و مراتبی دارد؛ دنیا و آخرت معصوم خداست؛ «يَا نَعِيمِي وَجَنَّتِي وَيَا دُنْيَايَ وَآخِرَتِي».^۳ یعنی امام در دنیا هم که هست، مشغول خداست؛ نه از غیر خدا می‌گیرد و نه به غیر خدا حساب پس می‌دهد. این تعبیر، تشبیه و استعاره

۱. ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾؛ سوره اعلی، آیه ۱۶.

۳. فراز پایانی مناجات المریدین از امام سجاد علیه‌السلام؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۷.

نیست، بلکه واقعاً دنیای امام، خداست. امام با غیر خدا سر و کار ندارد. شیعیان هم این طور هستند که در دنیا مشغول حمد و ثنای الهی هستند؛ «مَشْغُولَةٌ عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ ثَنَائِكَ»^۱. این وصف شیعیان در زیارت «امین الله» است. امام اصلاً غیر خدا را نمی بیند و اگر ببیند دیگر معصوم نیست.

لذا وقتی امام، خدای متعال را در مقابل عوامل دیگر انتخاب کرد، نسبت به غیر، حالت زهد پیدا می شود؛ «فَزَهَّدْتَ». وقتی کسی در حضرت حق رغبت کرد و خدای متعال را برگزید، «وَأَثَرَتِ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى»، طبیعتاً همه عوامل دیگر، از چشم دلش می افتند؛ «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۲. روشن است که چنین شخصی دنبال غیر خدا نیست و خطا نمی کند و افعال و اقوالش هم با هم متناقض نمی شوند، چون از یکجا سرچشمه می گیرند؛ «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»^۳.

بعضی بزرگان این طور تعبیر کرده اند، که حتی اگر از پیامبر ﷺ پرسید اسم شریفتان چیست؟ جواب می دهند که این هم در مقام وحی است. پیغمبر اکرم ﷺ در چنین مقامی قرار دارد. بنابراین اگر زبان معصوم، زبانی است که به تعبیر روایت «لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»، و اگر گوش او، گوش است که «سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ»، روشن است که چنین زبان و گوش اشتباه نمی کند و هرچه می گوید و می شنود، آن است که خدا می خواهد.

پس در اینجا دو مطلب است؛ یکی «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ» و دیگری «أَثَرَتِ الْآخِرَةَ». وقتی انسان خدا را انتخاب کرد، هم معتصم است و هم از غیر خدا رو برگردانده است. طبیعی است که در

۱. فرازی از زیارت شریف امین الله. کامل الزیارات، ص ۳۹، ح ۱.

۲. فرازی از خطبه متقین امیرالمؤمنین ﷺ: «...لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»؛ نهج البلاغه، ص ۳۰۳، خطبه ۱۹۳ (خطبه المتقین)

۳. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»؛ سوره نجم، آیات ۴۰-۳۹.

چنین حالتی به فراغت از غیر و به عزت می‌رسد. این عزت و فراغت، ریشه عصمت است. امام، معصوم است، چون فارغ، عزیز و نفوذناپذیر است.

در مرتبه بالاتر هم وقتی این اتفاق در باب معصوم می‌افتد، در واقع همه قوای او در مقامی است که خدای متعال از طریق آنها کار می‌کند. معنای ﴿أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾^۱ و قلبی که حضرت می‌فرماید: «أَنَا الْقَلْبُ»^۲ همین مطلب است. معنای ید، جنب و باب هم که در این روایت است، همین است. یعنی خدای متعال از طریق آنها، فعل را انجام می‌دهد و در عالم تصرف می‌کند؛ «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»^۳.

در یک تفسیر، ائمه علیهم‌السلام اسماء الله هستند^۴ که این وصف، وجه دیگری از عصمتشان است.

۳- نتیجه باور به عصمت امام: تسلیم و تصدیق مطلق نسبت به ایشان

نکته اینکه بهترین اصحاب سیدالشهداء علیهم‌السلام، یعنی حضرت عباس علیه‌السلام در مقامی بود که حضرت می‌فرماید: «أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ»^۵، همین تلقی از امام است. اگر

۱. عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: «لَمَّا نَزَلَتْ ﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ!»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۵۷.

۲. عَنْ عَبْدِ الْمُزَاحِمِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام يَقُولُ: «أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقِ وَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۳.

۳. فرازی از دعای شریف کمیل. البلد الامین، ص ۱۸۸.

۴. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قَالَ: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۴.

۵. فرازی از زیارتنامه حضرت عباس علیه‌السلام: «يَا أَبْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَ السَّبْطِ الْمُتَجَبِّ وَ الدَّلِيلِ الْعَالِمِ وَ الْوَصِيِّ الْمُبْلَغِ وَ الْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ»؛ کامل الزیارات، ص ۲۵۶، ح ۱.

امام، معصوم مطلق است، باید مطلقاً تصدیقش کرد و تسلیمش بود. قلب و قوای انسان باید تسلیم او باشد. وقتی انسان این مطلب را فهمید که امام در مقام عصمت است و هر فعلی که انجام می‌دهد، فعل خداست؛ دیگر سؤال از افعال امام، معنا ندارد که چرا این کار را کردی و چرا این کار را نکردی؛ چون مثل این است که انسان از خدا سؤال کند!

یک معنای آیه شریفه ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾^۱ این است که چه کسی می‌خواهد از خدا سؤال کند؟! سائل کیست؟! معنای دیگرش این است که اصلاً جای سؤال وجود ندارد. با چه معیاری می‌خواهید فعل خدا را بسنجید؟! چون انسان برای سؤال، محکی دارد که آن را وسط می‌گذارد و آن وقت می‌گوید که این مسئله با محک من هماهنگ است یا خیر. مثلاً اگر بپرسد چرا باید نماز خواند، باید عقل را محک قرار دهد تا عقل توضیح دهد. حال اگر بخواهی از خدا سؤال کنی که چرا این فعل را انجام می‌دهی؛ محک و ترازویت چیست که بتواند فعل خدا را بسنجد؟! مثل اینکه از خدا سؤال کنی چرا به امام حسین (علیه السلام) فرمودی که به کربلا برو؟ حال با کدام قاضی و محک می‌خواهی خدا را محاکمه کنی؟ آیا عقل شما می‌خواهد خدا را محاکمه کند؟! همه محک‌ها، به خدای متعال بر می‌گردد؛ ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾. معصوم هم که «مِيزَانُ الْأَعْمَالِ»^۲ است و وزن عمل، به اندازه محبت او در عمل است، در ظرف خود همین طور است که ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾.

«مِيزَانُ الْأَعْمَالِ» یعنی ارزش اعمال، به اندازه تعلق و محبت نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. وقتی خدای متعال در روز قیامت ترازو می‌گذارد، «عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ»، به اندازه‌ای که حبّ حضرت در عمل است، عمل، سنگین است.

این آیه را که می‌فرماید: ﴿وَالْوِزْنَ يُوزَنُ الْحَقُّ﴾،^۳ در کنار این فراز از زیارت قرار دهید که می‌فرماید: «الْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ»؛^۴ اصلاً امام، معیار در وزن

۱. ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۲. فرازی از زیارتنامه امیرالمؤمنین (علیه السلام): «... وَ سَلَامٌ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ مُقَلَّبِ الْأَحْوَالِ وَ سَيْفِ ذِي الْجَلَالِ»؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۱۸۱.

۳. ﴿وَالْوِزْنَ يُوزَنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۸.

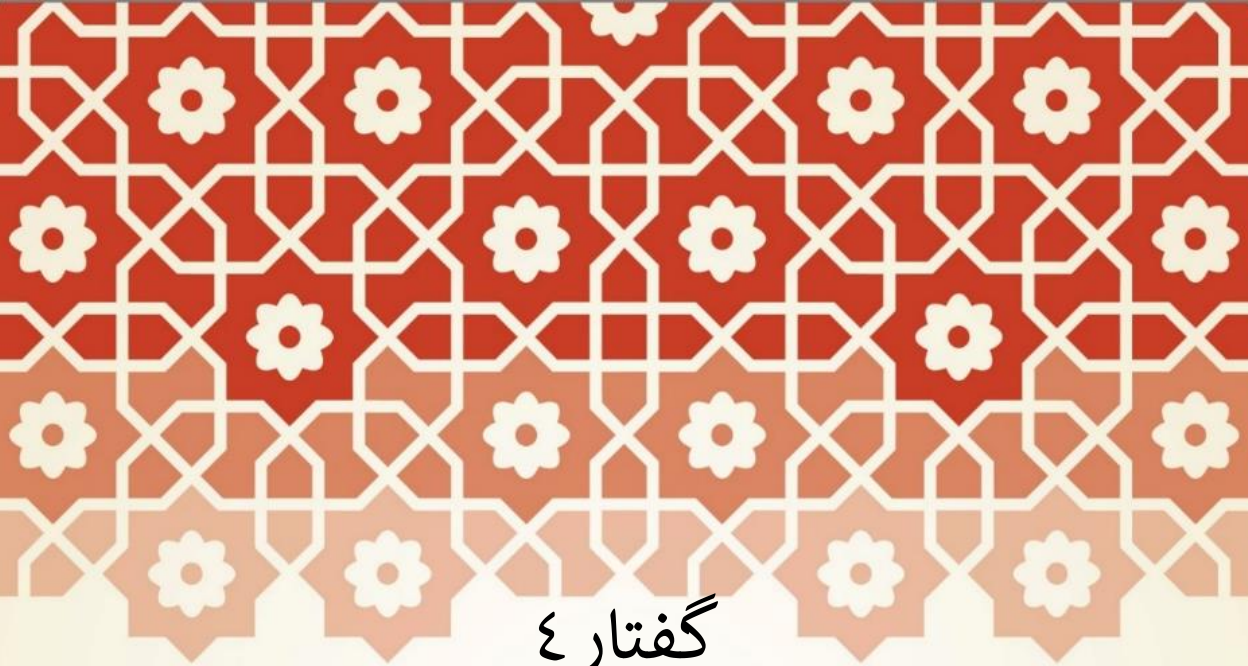
کردن است. به اندازه‌ای که تعلق نسبت به امام هست، عمل، قیمت دارد. اگر کسی این درک را از امام داشت، طبیعی است که باید تسلیم باشد و تصدیق کند و جای چون و چرا کردن نیست. در اینجا هرچه انسان چون و چرا کند، ارزش خود را پایین می‌آورد و معنایش این است که انسان ترازویی در دست گرفته و با آن می‌خواهد امام را وزن کند. به عنوان مثال به امام می‌گوید به کربلا نروید، اصحاب و اهل بیت خود را نبرید! با کدام ترازو می‌خواهید فعل امام را بسنجید؟ مگر غیر امام حسین (علیه السلام) ترازویی هست که شما بخواهید با آن فعل ایشان را وزن کنید؟! انسانی که نسبت به معصوم، این نگاه عمیق را ندارد، می‌خواهد خیرخواهی کند و به امام مشورت دهد! تصور می‌کند که معنای جمله «النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ»^۱، این است که امام حسین (علیه السلام) نصیحت کند. نصیحت در اینجا یعنی خیرخواهی و فداکاری. نصیحت در آنجا هم که می‌فرماید: «وَالنَّصِيحَةُ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ»^۲، به معنای مشورت دادن و موعظه کردن نیست، بلکه به معنای خیرخواهی است؛ یعنی همه وجودش، نُصَح برای امام است.

←

۴. فرازی از زیارت جامعه کبیره

۱. عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) خَطَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقَالَ نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَحَفَظَهَا وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرِ فِقْهِي وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يُعْلِلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمُ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَذْنَاهُمْ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۱.

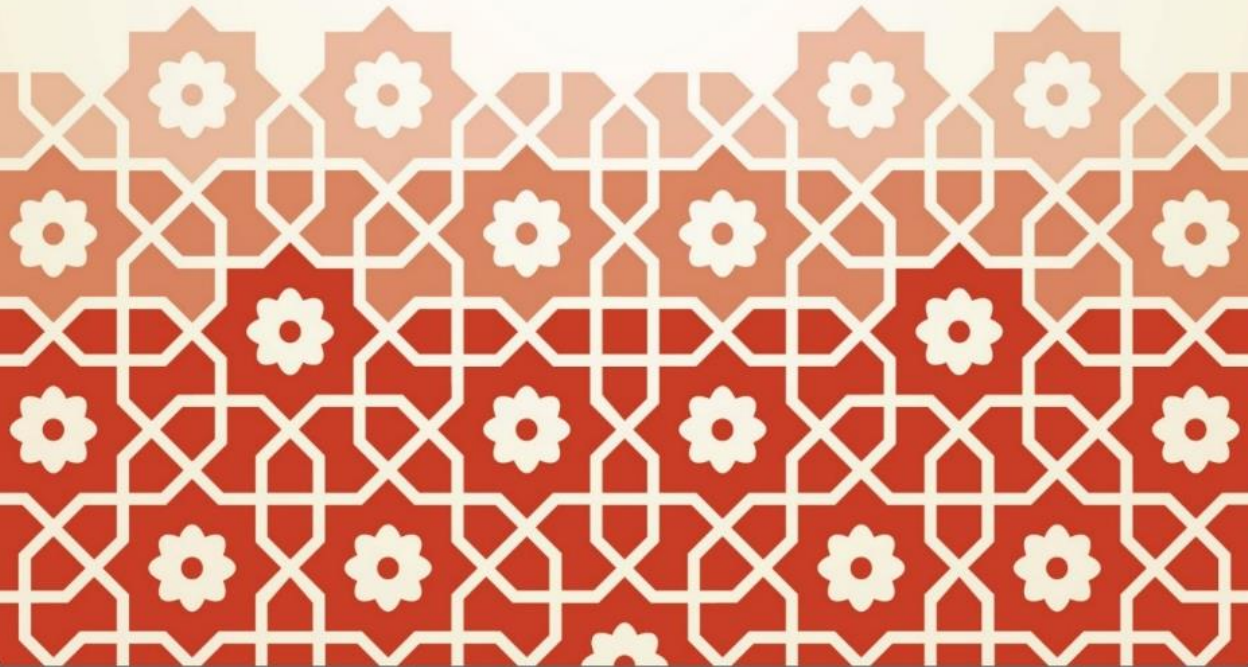
۲. فرازی از زیارتنامه حضرت عباس (علیه السلام) است که در پاورقی‌های پیشین آمد.



گفتار ۴

مقام کرامت و تقرّب امام

«الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ»



«الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ الْقَوَّامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ».

۱- مقام کرامت امام «الْمُكْرَمُونَ»

در ادامه بعضی از شئون که امام هادی علیه السلام برای اولیاء معصوم علیهم السلام ذکر کردند، به این وصف رسیدیم: «الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ»؛ ائمه علیهم السلام، مورد کرامت خدای متعال هستند و خداوند، آنها را تکریم کرده و همچنین، مقرب به خدای متعال هستند.

۲- دو دسته کرامت: ظاهری و حقیقی

این کرامتی که خدای متعال شامل حال آنها کرده چیست؟ یکسری از این کرامت‌ها کرامت‌های ظاهری است که خدای متعال همه انسان‌ها را با آنها تکریم کرده است؛ ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۲. در روایات هست که انسان‌ها در بهترین صورت، آفریده شدند. روزی آنها، روزی پاک است. خدای متعال آنها را بر کثیری از مخلوقات خود، تفضیل داد. گاهی در روایات ذکر شده که همه مخلوقات، با دهانشان غذا می‌خورند و برای غذا خوردن، خم می‌شوند. خدای متعال این انسان را تکریم کرده که می‌تواند با دستش طعام را

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۹۴/۸/۱ مصادف با نهم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰.

بردارد و به دهان بگذارد.^۱ یا اینکه همه مخلوقات چهارپا و رو به زمین هستند ولی انسان، مستوی القامه است.^۲ این امور، تکریم‌های ظاهری هستند.

خدای متعال این کرامت‌ها را در حق همه انسان‌ها روا داشته و مهم است که انسان به این کرامت‌های خدای متعال توجه داشته باشد. اینکه بگوییم در اثر تصادف و عوامل طبیعی این‌گونه شد، اصلاً این طور نیست. همه مخلوقات باید خم بشوند برای غذای‌شان، شما این طوری نیستید. خدای متعال می‌توانست ما را هم مثل همه مخلوقات رو به زمین و چهارپا بیافریند ولی کرامت داد و مستوی القامه آفرید. البته ممکن است انسان در اثر عمل خود وقتی در قیامت محشور می‌شود، مثل چهارپایان ﴿مُكَبَّاءٌ عَلَىٰ وُجُوهِهِ﴾^۳ محشور شود. ممکن است عمل انسان، او را رو به دنیا ببرد و در نتیجه، این کرامت‌ها از انسان سلب شود و بدن انسان هم در قیامت، بدن بشر نباشد.

در ذیل آیه ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾^۴، حضرت فرمودند روز قیامت، امت من، در صحنه محشر ده فوج می‌آیند، و بعد این ده فوج را شمردند.^۵ بعضی از این افواج، متناسب با ملکات و

۱. عَنْ أَبِي خَالِدٍ عَمْرٍو بْنِ خَالِدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ يَقُولُ: فَضَّلْنَا بَنِي آدَمَ عَلَى سَائِرِ الْخَلْقِ ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ يَقُولُ: عَلَى الرُّطْبِ وَالْأَيْبَسِ ﴿وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾ يَقُولُ: مِنْ طَيِّبَاتِ الثَّمَرِ كُلِّهَا ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ﴾ يَقُولُ: لَيْسَ مِنْ دَابَّةٍ وَلَا طَائِرٍ إِلَّا هِيَ تَأْكُلُ وَتَشْرَبُ فِيهَا، لَا تَرْفَعُ بِيَدِهَا إِلَى فِيهَا طَعَامًا وَلَا شَرَابًا غَيْرَ ابْنِ آدَمَ فَإِنَّهُ يَرْفَعُ إِلَى فِيهِ بِيَدِهِ طَعَامَهُ، فَهَذَا مِنَ التَّفْضِيلِ؛ الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ، ص ۴۸۹، ح ۱۰۷۲.

۲. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ قَالَ: «خَلِقَ كُلُّ شَيْءٍ مُكَبَّاءٌ غَيْرَ الْإِنْسَانِ فَإِنَّهُ خُلِقَ مُتَّصِبًا»؛ تَفْسِيرُ الْعِيَّاشِيِّ، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۱۳.

۳. ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبَّاءً عَلَىٰ وُجُوهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ سوره ملک، آیه ۲۲.

۴. ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾؛ سوره نبا، آیه ۱۸.

۵. وَ عَنْ مُعَاذٍ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «يَا مُعَاذُ سَأَلْتُ عَنْ أَمْرِ عَظِيمٍ مِنَ الْأُمُورِ ثُمَّ أُرْسِلَ عَيْنِيهِ وَ قَالَ يُحْشَرُ عَشْرَةُ أَصْنَافٍ مِنْ أُمَّتِي بَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقِرْدَةِ وَ بَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْخَنَزِيرِ وَ بَعْضُهُمْ عَلَى وُجُوهِهِمْ مُنْكَسُونَ أَرْجُلُهُمْ فَوْقَ رُءُوسِهِمْ يُسْحَبُونَ عَلَيْهَا وَ بَعْضُهُمْ عُمِيًّا وَ بَعْضُهُمْ صَمًّا وَ بُكْمًا

روحیات مختلفشان صور حیوانات دارند. پس ممکن است همین کرامت‌های ظاهری هم که واقعاً کرامت هستند، از انسان سلب شوند. در بعضی روایات دارد که خدای متعال، آدم را بر طبق صورت خود آفرید.^۱ این روایت را هم در روایات دیگر این‌گونه معنا کردند که مقصود از اینکه بر صورت خود آفرید، این نیست که خدای متعال صورتی دارد؛ بلکه مقصود، کامل‌ترین و بهترین صورت است. لذا خدای متعال به عنوان کرامت، به خود نسبت داده است. مثل بیت که خدای متعال به خود نسبت داده است.^۲

ولی علی‌ای حال این صورت ظاهری انسان، صورت فوق‌العاده کامل، عجیب و محیرالعقولی است. این صورت، کرامتی است که خدای متعال به انسان ارزانی داشته است. روح هم ابتدائاً که می‌خواهد به این بدن تعلق بگیرد، متناسب با این بدن هست؛ ولی اگر انسان بعداً این روح را تغییر داد، بدنش هم تغییر می‌کند. این کرامتی که در ظاهر ماست، در روح ما

←

وَبَعْضُهُمْ يَمْضَعُونَ أَلْسِنَتَهُمْ فَهِيَ مَدَلَاتٍ عَلَى صُدُورِهِمْ يَسِيلُ الْفَيْحُ يَتَقَدَّرُهُمْ أَهْلُ الْجَمْعِ وَبَعْضُهُمْ مُصَلَّبُونَ عَلَى جُدُوعٍ مِنَ النَّارِ وَبَعْضُهُمْ أَشَدُّ تَنَّا مِنَ الْجَيْفَةِ وَبَعْضُهُمْ مُلَبَّسُونَ جَبَاباً سَائِعَةً مِنْ قَطْرَانٍ لَازِقَةٍ بِجُلُودِهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ عَلَى صُورَةِ الْقِرْدَةِ فَأَلْقَتَابُ مِنَ النَّاسِ وَأَمَّا الَّذِينَ عَلَى صُورَةِ الْخَنَازِيرِ فَأَهْلُ السُّحْتِ وَأَمَّا الْمُنَكْسُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ فَأكَلَةُ الرَّبَا وَأَمَّا الْعَمَى فَلَاذِينَ يَجُورُونَ فِي الْحُكْمِ وَأَمَّا الصُّمُّ وَالبُكْمُ فَالْمُعْجَبُونَ بِأَعْمَالِهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ قُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ فَهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْجِيرَانَ وَأَمَّا الْمُصَلَّبُونَ عَلَى جُدُوعٍ مِنْ نَارٍ فَالسَّعَاءُ بِالنَّاسِ لِسُلْطَانٍ وَأَمَّا الَّذِينَ أَشَدُّ تَنَّا مِنَ الْجَيْفِ فَلَاذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ وَمَنَعُوا حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْجَبَابَ أَهْلُ الْكِبَرِ وَالْفُجُورِ وَالبُخَلَاءُ؛ جامع الأخبار، ص ۱۷۶.

۱. عَنْ أَبِي الْوَرْدِ بْنِ ثُمَامَةَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله رَجُلًا يَقُولُ لِرَجُلٍ قَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَ مَنْ يُشَبِّهُكَ فَقَالَ صلى الله عليه وآله مَهْ لَا تَقُلْ هَذَا فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ؛ التوحيد، ص ۱۵۲، ح ۱۰.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَمَّا يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ هِيَ صُورَةُ مُحَدَّثَةٍ مَخْلُوقَةٍ وَاصْطَفَاهَا اللَّهُ وَاخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّورِ الْمُخْتَلَفَةِ فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ كَمَا أَضَافَ الْكَعْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ وَالرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ صلى الله عليه وآله «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۴.

هم هست؛ همان طور که ما ﴿مُكَبَّأً عَلَىٰ وَجْهِهِ﴾ نیستیم، روحمان هم در ابتدا این طور نیست که رو به دنیا باشد. ولی اگر ما رو به دنیا شدیم، در قیامت هم به همان صُور، محشور خواهیم شد.

— کرامت‌های حقیقی، مخصوص متقین

اما کرامت‌هایی هم هست که مربوط به متقین است؛ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾.^۱ خود تقوا هم درجاتی دارد. متقون حقیقی، «الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفُونَ»، واقعاً حق تقوا را آنها دارند؛ ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.^۲ که این حق تقوا، در ائمه علیهم‌السلام محقق شده است.

اما این حق تقوا چیست؟ در ذیل همان آیه، روایتی از ابابصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که حضرت فرمودند: حق تقوا، یعنی طاعتی که هیچ معصیتی همراهش نباشد.^۳ شکری که هیچ کفری با آن نباشد؛ ذکری که هیچ غفلی در آن نباشد. تقوای محض یعنی طاعت محض.

بزرگی می‌فرمود علت اینکه معصوم، این قدر محترم است، چون آدم یک معصیت کرد، از چشم خدا افتاد و هبوط پیدا کرد. گاهی اوقات خدای متعال یک ترک اولی را متناسب با حکمتش مؤاخذه کرده است. پیغمبری از یک مقام هبوط کرده و نسلش هم باید در این دنیا باشند. پیغمبر دیگری ترک اولایی انجام داده، خدای متعال او را در شکم ماهی قرار داده و بعد هم فرموده اگر تسبیح نمی‌کرد، تا قیامت، همان جا او را نگه می‌داشتیم؛ ﴿فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.^۴

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾؛ سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.

۳. عَنْ أَبِي بصير قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ قَالَ: «يُطَاعُ فَلَا يُعْصَىٰ وَ يُذَكَّرُ فَلَا يُنْسَىٰ وَ يُشْكَرُ فَلَا يُكْفَرُ»؛ معانی الأخبار، ص ۲۴۰، ح ۱.

۴. سوره صافات، آیه ۱۴۴-۱۴۳.

آنچه مهم است این است که ﴿حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ یعنی طاعتی که هیچ معصیتی در آن نباشد و شکری که هیچ کفری در آن نباشد و ظاهراً این امر از احدی جز معصوم ساخته نیست که انسان شکر محض داشته باشد. رشد ما، با شکر و کفر ماست؛ ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾.^۱ انسان باید در مقامی باشد که شکر محض کند؛ بخصوص با توجه به آن مراتب عالی شکر که انسان، همه نعم خدا را بشناسد و به خود نسبت ندهد که مُعْجَب شود و به غیر نسبت ندهد که مشرک شود، بلکه به خدای متعال نسبت دهد. بعد، حکمت این نعمت را که از خداست، بفهمد و در مسیر همان هدف به کار بیاندازد؛ یعنی همه نعمت‌ها را از خدا بگیرد و به خدا برگرداند. انسان باید در مورد همه نعمت‌ها این طور شاکر باشد.

واقعاً انسان نمی‌تواند نعمت‌های خدا را بشمرد؛ ﴿وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾.^۲ فقط در مورد چشم انسان در نظر بگیرید، چه چشمی است که هیچ کفران نکرده باشد، یک نگاه برای غیر خدا نکرده باشد، هیچ نگاه واجبی از او ترک نشده باشد و فقط در مسیر بندگی خدا باشد؟! در مورد گوش، زبان، قلب، جوارح و باطن هم همین طور. خدای متعال همه امکانات عالم و کائنات را به دست کسی می‌سپارد که شاکر و امین خدا باشد و آن طور که خدا می‌خواهد، عالم را راه ببرد.

بعضی اوقات هم رفتار انسان طوری می‌شود که حضرت راجع به اصحابشان در نهج البلاغه می‌فرمایند که من به شما اعتماد نمی‌کنم؛ اگر یک کوزه به دست شما بدهم، دسته‌اش را می‌کنید. گاهی انسان طوری می‌شود که نمی‌توان یک نعمت به دست او سپرد؛ یعنی شاکر آن نعمت نیست.

اما گاهی هم خدای متعال همه کائنات و مُلک و ملکوت را ذیل یک پیغمبر یا امام خلق می‌کند تا قوای او باشند و با این وجود شاکر همه این قوا هم باشد و با تمام این قوا، سجده و عبادت کند؛ طاعت و شکری که هیچ کفر و معصیتی در آن نباشد. چه کسی می‌تواند چنین

۱. ﴿وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۷.

۲. ﴿وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَطُلُومٌ كَفَّارٌ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

شکری بجا آورد و با وسعت عوالم آنها، ذکری داشته باشد که هیچ غفلتی در آن نباشد و ذکر محض باشد. مهمترین حجاب ما، غفلت ماست.

اگر انسان بعد از امکاناتی که خدای متعال به او عنایت کرد، که این امکانات کرامتی است که در حق همه انسان‌ها اتفاق افتاده، تقوی پیشه کند و امکانات را آن طور که خدا می‌خواهد، مصرف نماید، کرامت دیگری متوجه انسان می‌شود که مخصوص متقین است.

— امام المتقین، دارای همه کرامت‌های حقیقی

آن کسانی که در وادی تقوی به حدی رسیدند که واقعاً حق تقوا را نسبت به خدای متعال رعایت کردند، ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾، کرامتی که شامل حال آنها می‌شود، کرامت خاص است. این کرامت‌ها در روایات آمده است، مانند این فراز از زیارت که می‌فرماید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ...»^۱ این وجودهای مقدس وارث همه کمالات انبیاء علیهم‌السلام می‌شوند و آنچه خدا به هر پیغمبری عنایت کرده، در نزد آنهاست؛ «عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ».^۲ تمام میراث ظاهری و باطنی انبیاء علیهم‌السلام، نزد امام است.^۳

۱. فرازی از زیارت وارث؛ کامل الزیارات، ص ۲۰۵، ح ۵.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره

۳. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرُّضَاءُ عليه‌السلام: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا عليه‌السلام كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ عليه‌السلام كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ فَنَحْنُ أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَایَا وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ وَ مَوْلَدُ الْإِسْلَامِ وَإِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النُّفَاقِ وَ إِنَّا شِيعَتُنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقُ يَرُدُّونَ مَوْرِدَنَا وَ يَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا لَيْسَ عَلَى مِلَّةِ الْإِسْلَامِ غَيْرُنَا وَ غَيْرُهُمْ نَحْنُ التُّجَبَاءُ النُّجَاءُ وَ نَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ وَ نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ عليه‌السلام وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ فَقَالَ فِي كِتَابِهِ ﴿شَرَعَ لَكُمْ﴾ يَا آلَ مُحَمَّدٍ ﴿مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا﴾ قَدْ وَصَّانَا بِمَا وَصَّى بِهِ نُوحًا ﴿وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى﴾ فَقَدْ عَلَّمْنَا وَ بَلَّغْنَا عِلْمَ مَا عَلَّمْنَا وَ اسْتَوْدَعْنَا عِلْمَهُمْ نَحْنُ وَرَثَةُ أَوْلَى الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ﴿أَنْ أَتَمُّوا الدِّينَ﴾ يَا آلَ مُحَمَّدٍ ﴿وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ وَ كُونُوا عَلَى جَمَاعَةٍ ﴿كَبَرَى عَلَى الْمُشْرِكِينَ﴾

ولی علاوه بر آن، خدای متعال کرامتی به آنها عطا فرموده که به هیچ کس دیگری عطا نفرموده است؛ «آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»^۱.

— کرامت مؤمنان، تابع کرامت امام

چون ائمه علیهم السلام حق تقوای الهی را بجا آوردند، حقیقت کرامت، در مورد آنها اتفاق می‌افتد. کرامت‌های خاص برای متقین است و آن کسی که امام المتقین است، همه کرامت‌ها برای اوست و اگر سایر مؤمنین غرق در کرامت هستند، مهمان اویند. در روایات ذیل آیات شریفه ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ * ﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۲، مقربون، وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیانش هستند^۳ که خدای متعال آنها را به درجات جنت رسانده و به کرامت خود تکریم کرده است. اما اصل کرامت، برای اهل بیت علیهم السلام است؛ چون اصل تقوا برای آنهاست. این تکریمی که خدا نسبت به اهل بیت علیهم السلام دارد، برای آنها سفره‌ای در عالم می‌گسترده که دوستان و شیعیانشان هم بر سر آن سفره می‌نشینند.

←

مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ مُحَمَّدٌ ﴿يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ مَنْ يُجِيبُكَ إِلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱.

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره

۲. سوره واقعه، آیه ۱۱-۱۰.

۳. عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ فَأَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ فَالسَّابِقُونَ هُوَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ أَيْدُهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۶۶، ح ۱.

۴. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ فَقَالَ: «قَالَ لِي جَبْرِئِيلُ: ذَاكَ عَلِيٌّ وَ شِيعَتُهُ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ الْمُقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكَرَامَتِهِ لَهُمْ»؛ الأُمَالِي لِلْمُفِيدِ، ص ۲۹۸، ح ۷.

شیعه بودن، یک مقام عجیب و فوق العاده است. اگر کسی شعاع امام شود، مکرم عند الله می شود. پرتو کرامت‌هایی که خدا به ائمه علیهم‌السلام عنایت فرموده، شیعه را هم در بر می‌گیرد و جزء مقربون می‌شود؛ **﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾**. مقرب اصلی، اهل بیت علیهم‌السلام هستند ولی شیعیان هم در پرتو آنها از مقربون هستند. پس کرامت‌هایی که خدای متعال نصیب اهل بیت علیهم‌السلام کرده، کرامت‌های خاصی است که فقط به آنها عنایت کرده است که ده‌ها نمونه از این کرامت‌ها در روایات وجود دارد.

به عنوان مثال امام رضا علیه‌السلام در ذیل آیات شریفه **﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾**^۱ فرمودند: **﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾** یعنی همه قرآن را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعلیم کرد؛ **﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾**، انسان یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛ **﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾** یعنی بیان هرچه اولین و آخرین به آن محتاج بودند، به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعلیم شده است.^۲ پس این، یک کرامت است که معلم، خداست، شاگرد، وجود مقدس نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و تعلیم، تعلیم قرآن است که همه حقایق در آن وجود دارد؛ **﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾**^۳ هرچه ابراهیم خلیل علیه‌السلام و موسای کلیم علیه‌السلام در سیر خود به آن نیاز داشتند، به این انسان تعلیم شده است.

۲- مقام تقرب امام «الْأئِمَّةُ الْمُقَرَّبُونَ»

اما شاید بالاترین کرامتی که خدای متعال برای ائمه علیهم‌السلام قرار داده است، این باشد که اینها مقرب خدای متعال هستند؛ **﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾**.

۱. سوره رحمن، آیات ۴-۲.

۲. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ: **﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾** قَالَ: اللَّهُ عَلَّمَ مُحَمَّدًا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الْقُرْآنَ، قُلْتُ **﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾** قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قُلْتُ **﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾** قَالَ: عَلَّمَهُ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳. **﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾**؛ سوره نحل، آیه ۸۹.

وقتی سحره به فرعون گفتند اگر ما بر موسی پیروز شدیم، مزد ما چیست؟ گفت: ﴿إِنَّمَا إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾^۱؛ مزدتان این است که مقرب من می شوید. تقرب به فرعون که ضمیمه شدن صفر به صفر است و هیچ ثمری ندارد؛ اما اگر کسی مقرب به حضرت حق شد، به جایی می رسد که به تعبیر روایت «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»^۲ که نمی توان این عبارت را به طور دقیق معنا کرد. تشبیه هایی گفته شده، مثل اینکه بین تو و این اهل بیت (علیهم السلام)، هیچ فرقی نیست، فقط آنها عبد تو هستند. یا اینکه مثل خورشید که نورش در آینه می افتد، این همان نور است، جز اینکه نور در آینه شعاع است و خورشید، اصل است. یا مثل آهنی که در آتش می گذارید و داغ می شود، همه حرارتش، حرارت آتش است. این همان حرارت و گداختگی آتش است.

در توضیح مراتب یقین می گویند "علم الیقین" این است که انسان دودی را از دور می بیند و می فهمد حتماً شعله آتشی روشن است. "عین الیقین" این است که جلوتر می رود و آتش را می بیند و "حق الیقین" این است که وسط آتش برود و همه وجودش گداخته شود. حق الیقین نسبت به خدای متعال، یعنی کسی به جایی برسد که عین یقین به حضرت حق شود.

اگر کسی به این نقطه رسید که «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ» مستغنی می شود. خدای متعال می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳؛ عزت خدای متعال، در امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سیدالشهداء (علیه السلام) ظاهر می شود. روزی که مردم کوفه برای اباعبدالله (علیه السلام) نامه های کثیری فرستادند، برای حضرت مهم نبود و روزی هم که همه آنها رویگردان شدند و مقابل حضرت صف آرایی کردند، ذره ای سست نشد. این حالت استغناء، عزت است. آن روز که هجده هزار نفر با مسلم (علیه السلام) بیعت کردند، با روزی که از مسجد بیرون آمد و مشاهده کرد که

۱. ﴿قَالَ نَعَمْ وَإِنَّمَا إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾؛ سوره شعراء، آیه ۴۲.

۲. فرازی از دعای روزانه ماه رجب؛ مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۸۰۳.

۳. ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ سوره منافقون، آیه ۸.

هیچ کس نمانده، برای او هیچ تفاوتی نکرد. این، عزت است. اگر کسی مقرب شد، این اثر را دارد و مهمترین کرامت خدا نسبت به اهل بیت علیهم السلام، این حالت عزت است.

انسان قوای مختلفی دارد؛ بعضی قوای او مشغول به حضرت حق است و بعضی دیگر کار خود را می کنند. اگر همه قوای انسان دائم به صف و مشغول به ذکر باشند، آن هم ذکری که خدا می خواهد؛ یعنی همه وجود و اعمال انسان ذکری شود که هیچ غفلی در آن نباشد، شکری که کفرانی در آن نباشد و طاعتی که هیچ معصیتی در آن نباشد، **﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾**، حقیقت قرب هم برایش حاصل می شود؛ **﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾**.

البته در مورد معنای آیه **﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾**، مرحوم علامه طباطبایی (ره) می فرمایند که دو سبقت در قرآن ذکر شده است، یکی در آیه **﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾**^۱ و دیگری در آیه **﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾**^۲. اگر کسی نسبت به خیرات سبقت گرفت، نتیجه اش سبقت به مغفرت و رحمت است. وقتی ما به خیرات روی آوریم، مغفرت و رحمت خدا، ما را در بر می گیرد. کسانی که سابق به خیرات و مغفرت اند، همان مقربین هستند؛ **﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾**. عرض شد که این مقربون، امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان آن حضرت هستند.

این قرب در مورد اهل بیت علیهم السلام به جایی می رسد که هیچ فرقی بین آنها و خدا نیست مگر اینکه آنها بندگان اویند؛ **﴿لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ﴾**. اگر از امیرالمؤمنین علیه السلام بخواهید، از خدا خواسته اید. این مطلب، بسیار واضح است. اگر کسی تصور کند خدا در امیرالمؤمنین علیه السلام حلول کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام، خدا شده است و او را پرستید، این غلو است و مقصود این نیست؛ ولی وقتی دستی، دست خدا شد که به تعبیر قرآن **﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ**

۱. **﴿وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾**؛ سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲. **﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾**؛ سوره حدید، آیه ۲۱.

رَمَى»^۱ اگر از چنین دستی بگیری، از خدا گرفته‌ای. اینکه در دعای توسل می‌گوییم: «يَا سَادَتِي وَ مَوَالِيَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكُمْ أَيْمَتِي وَ عِدَّتِي لِيَوْمِ فَقْرِي وَ حَاجَتِي إِلَى اللَّهِ وَ تَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ اسْتَشْفَعْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ فَاشْفَعُوا لِي عِنْدَ اللَّهِ»^۲ و آنها را واسطه و شفیع به درگاه خدا قرار می‌دهیم، یک نوع خواستن است. ولی اگر کسی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم حاجتی خواست، عین توحید است، چون دست او، ید الله است.

انسان وقتی از معصومین (علیهم السلام) حاجت می‌خواهد، باید به این مسئله توجه داشته باشد که آنها عبد هستند و خدای متعال، معبود است. من فکر نمی‌کنم هیچ مؤمن محبی، با توجه به این فرق، وقتی به زیارت حرم ائمه (علیهم السلام) می‌رود، غافل از این باشد که آنها عبد هستند. وجود مقدس نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) به طفلی فرمودند من را بیشتر دوست داری یا پدر و مادرت را؟ عرض کرد شما را. حضرت پرسیدند: من را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ عرض کرد شما را. فرمودند من را بیشتر دوست داری یا خدا را؟ عرض کرد یا رسول الله! من شما را به خاطر خدا دوست دارم.

کسی که محب اهل بیت (علیهم السلام) است، زبان آنها را می‌فهمد، اما کسانی که متوجه نمی‌شوند، مثلاً می‌گویند چرا این قدر برای مردم روایت در فضیلت گریه بر امام حسین (علیه السلام) می‌خوانید؟ مردم، مغرور می‌شوند. باید پرسید تا کنون کدام گریه کننده بر امام حسین (علیه السلام)، مغرور شده و بعد از مجلس امام حسین (علیه السلام) با خود گفته، حال که گناهانم پاک شد، مثلاً یک لیوان شراب هم بنوشم. هر کسی می‌فهمد که خدای متعال با این ثواب‌ها می‌خواهد به انسان امید دهد که اگر شیطان، از آن طرف، شما را لغزاند، به طرف امام حسین (علیه السلام) بروید که او سفینه نجات است و شما را نجات می‌دهد. کسانی که خود مشکل درونی دارند این روایات را هم اشتباه می‌فهمند؛ «بِمَوَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا»^۳.

۱. «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبَلِّغَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ سوره انفال، آیه ۱۷.

۲. فرازی از دعای شریف توسل. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴۷، ذیل ح ۸.

۳. فرازی از زیارت جامعه کبیره

محبین اهل بیت علیهم السلام روایاتی را که در باب مقامات معصومین علیهم السلام وجود دارد، درست می‌فهمند و هیچ کس اشتباه نمی‌فهمد. این که فرمود: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ»؛ همه می‌فهمند که یعنی آنها مخلوق و عبد هستند و او معبود است.

— رفع حجب، معنای حقیقی تقرب الهی

بنابراین اگر کسی مقرب شد، به این حد می‌رسد. یک جهت این تقرب، تقرب خدای متعال به ماست. خدای متعال از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است؛ «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱؛ و بین ما و قلب ما حائل است؛ «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^۲. جهت دیگر این تقرب، مقرب و نزدیک شدن ما به خداست که خدای متعال ما را مقرب خودش قرار دهد. این مقرب شدن گاهی به این معناست که خدای متعال انسان را احترام و تکریم می‌کند؛ این یک معنای ظاهری است که ما از مقرب شدن می‌فهمیم. تقرب یک معنای حقیقی هم دارد و آن این است که حجاب بین عبد و خدای متعال برداشته شود. در بعضی روایات، هفتاد هزار حجاب ذکر شده است.^۳ باید خدای متعال موانع را بردارد تا انسان، حضور حضرت حق را بیابد و به مرحله عین الیقین نسبت به حضرت حق برسد. این مرتبه، آن مرتبه قربی است که خدای متعال برای اهل بیت علیهم السلام رقم زده است. مراتبی از آن مرتبه قرب برای دوستانشان هم هست.

۱. «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ سوره ق، آیه ۱۶.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ سوره انفال، آیه ۲۴.

۳. وَ رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ حِجَابًا وَ فِي رَوَايَةِ أُخْرَى «سَبْعُمِائَةِ حِجَابٍ» وَ فِي أُخْرَى «سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابًا حِجَابٌ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٌ لَوْ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ لَاحْتَرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَهُ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۶، ح ۱۵۸.

منظور از آیات ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱ و ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۲ همان رفع حجاب است؛ یعنی واقعاً انسان در محضر پروردگار خود قرار می‌گیرد. خدای متعال در سوره اعراف می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ﴾^۳ صبح و شام، بدون سر و صدا و در باطن خود، پروردگارتان را با حالت خوف و تضرع، یاد کنید. سپس می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ﴾؛ مرحوم علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید آیه اول، علت آیه دوم است. اگر آن ذکر را داشتید، مقام عند الرب پیدا می‌کنید؛ یعنی حجاب بین ما و پروردگار برداشته می‌شود و از آن منظر به عالم نگاه می‌کنیم. از منظر ربوبیت خدا که به عالم می‌نگریم، می‌بینیم که خدای متعال دارد ربوبیت می‌کند. آن وقت زیبایی ربوبیت را هم درک می‌کنیم و به تسبیح و سجده می‌رسیم؛ ﴿يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ﴾. مقام قرب یعنی خدای متعال حجاب‌ها را بردارد و انسان در محضر خدای متعال قرار بگیرد و بعد، از محضر خدای متعال به همه عالم و کائنات نگاه کند.

— امام، در اوج مراتب رفع حجب

این حالت برای ائمه علیهم‌السلام در اوج مراتب ممکن، حاصل است. خدای متعال فرمود بین من و پیامبرم، هیچ حجابی نیست. اما خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حجابی است که در عین اینکه حجاب است، دلالت هم دارد؛ «حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ»^۴. ما دو نوع حجاب داریم؛ یک حجابی که مانع است و یک

۱. ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾: سوره قمر، آیه ۵۵.

۲. ﴿وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾: سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. ﴿وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ * إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ﴾: سوره اعراف، آیات ۲۰۵ و ۲۰۶.

۴. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: «إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخْفُ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ أَىَّ الْأَوْقَاتِ أَحَبَّتَهُ فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ

حجابی که دلیل است. این حجاب، همه وجودش دلالت به خدا و واسطه بین ما و خداست، اما بین او و خدای متعال هیچ واسطه‌ای نیست. آن نبوت کلیه‌ای که همه به واسطه او با خدای متعال ارتباط برقرار می‌کنند، پیامبر ﷺ است. او خبر از آن عالم آورده و هر کسی در این عالم، از اسرار عالم دیگر باخبر می‌شود، از طریق نبی اکرم ﷺ است.

بعضی این جمله زیارت حضرت صدیقه طاهره ﷺ را که می‌فرماید: «وَأَرْحَيْتَ دُونَهَا حِجَابَ النُّبُوَّةِ»^۱، این طور معنا کرده‌اند که حضرت زهرا ﷺ، در مقامی است که آن حجاب هم از او برداشته شده است و ارتباطش با خدای متعال، مستقیم است. لذا در تفسیر ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾^۲ روایت هست که منظور از قدر، خدای متعال است و لیل، فاطمه است که همه عالم، در ظرف

←

الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ ۖ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذَلِكَ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ ۖ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَيَّيْتُهَا بَوْلَادَةَ الْحُسَيْنِ وَرَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرْدٍ وَرَأَيْتُ فِيهِ كِتَابًا أَبْيَضَ شَبِهَ لَوْنَ الشَّمْسِ فَقُلْتُ لَهَا بِأَبِي وَأُمِّي يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا هَذَا اللُّوحُ فَقَالَتْ هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ ص فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلِي وَاسْمُ ابْنِي وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي وَ أَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ قَالَ جَابِرٌ فَأَعْطَتْنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ ۖ فَقَرَأْتُهُ وَاسْتَنْسَخْتُهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ قَالَ نَعَمْ فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ فَقَالَ يَا جَابِرُ انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ أَنَا عَلَيْكَ فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَةِ فَقَرَأَهُ أَبِي فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا فَقَالَ جَابِرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللُّوحِ مَكْتُوبًا ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ هَذَا كِتَابُ ﴿مَنْ اللَّهُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَظَّمَ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَاشْكُرْ نِعْمَائِي وَلَا تَجْحَدْ آلَائِي؛ الكافي، ج ۱، ص ۵۲۶، ح ۳.

۱. فرازی از زیارتنامه حضرت زهرا ﷺ؛ إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۲۴.

۲. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ سوره قدر، آیه ۱.

وجود مقدس او تقدیر می‌شود.^۱ پس قرب یعنی این که خدای متعال حجاب‌های بین خود و انسان را بردارد.

این حجاب‌ها آرام آرام برداشته می‌شود. مثلاً وقتی انسان به مجلس روضه می‌آید، به تدریج شیرینی مصیبت سیدالشهداء (علیه السلام) را لمس می‌کند. یا مثلاً فضای نورانی دعای ابوحمزه، گاهی بعد از سی شب قرائت آن درک می‌شود.. یا اگر انسان نماز را مراقبه کند، تدریجاً وارد وادی نمازی می‌شود که «مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۲ است. این نمونه‌ها، همان رفع حجاب از دل است و نسبت به همه شئون، این طور است. اگر کسی عبد مطلق شد و حق تقوا را بجا آورد، نتیجه‌اش این است که خدای متعال حق تقرب را هم برای او ایجاد می‌کند و جزء مقربون می‌شود.

— امام، طریق تقرب بندگان به خدا

اصل قرب برای اهل بیت (علیهم السلام) است و هر کس دیگر حتی انبیاء (علیهم السلام) که به قرب می‌رسد، در بساط قرب آنها پا می‌گذارد.

همه مقامات بهشت، دار القرب است. این دار القرب، داری است که خدا برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فراهم کرده و محبین حضرت، در این بساط قدم می‌گذارند. به اندازه‌ای که در درجات بهشت — که درجات ولایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) است — قدم می‌گذارند، به همان

۱. مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مُعَنَّاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ قُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا أَوْ مِنْ مَعْرِفَتِهَا الشُّكُّ مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ وَقَوْلُهُ «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يَعْنِي خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ مُؤْمِنٍ وَهِيَ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا» وَالْمَلَائِكَةُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَالرُّوحُ الْقُدُسُ هِيَ فَاطِمَةُ (علیها السلام) «يَأْذَنُ رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» يَعْنِي حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ (علیه السلام)؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۸۲، ح ۷۴۷.

۲. قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۴۸.

اندازه هم مقرب می شوند و حضور و احاطه حضرت حق را درک می کنند و شئون حضرت حق برایشان قابل فهم می شود.

اصل این قرب این است که انسان به جایی برسد که خدا را بیابد؛ «مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ»^۱ که این حد از قرب، مخصوص اهل بیت علیهم السلام است. مقرب حقیقی، آنها هستند، چون حقیقت بندگی را آنها بجا آوردند. کدام یک از ما بندگی کرده ایم؟! کدام یک وفای به معصوم کردیم؟! وفای به معصوم، کاری است که حضرت ابوالفضل علیه السلام کرده است که دارای مقامی است که امام سجاد علیه السلام فرمودند همه شهداء به او غبطه می خورند؛^۲ همه شهداء یعنی حتی حمزه سیدالشهداء علیه السلام و جعفر طیار علیه السلام. اگر تصدیق معصوم و حمایت از او، عملی است که حضرت ابوالفضل علیه السلام نسبت به امام حسین علیه السلام انجام داده، چه کس دیگری این کار را کرده است؟! پس عجیب نیست که همه به او غبطه می خورند. اگر طاعت و تقوا، عمل امیرالمؤمنین علیه السلام است، یک نفر بگوید من هم این طور طاعت کردم.

در ماجرای احراق بیت، که امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط میدان هستند، مطلبی به قلب سلمان خطور کرد؛ «وَقَعَ فِي قَلْبِهِ شَيْءٌ»^۳. نسبت به جایگاه حضرت امیر علیه السلام شک نکرد و یقین داشت که قطعاً حق با حضرت است، اما به ذهنش خطور کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام اسم اعظم کلی دارند و چه اتفاقی بالاتر از احراق این بیت و به تعبیر امام هادی علیه السلام هجوم به «مُسْتَقَرَّ سُلْطَانِ

۱. فرازی از دعای شریف عرفه. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲. عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةٍ قَالَ: نَظَرَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ: «...رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَابِلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لَجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْزِلَةً يَغْبِطُهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۴۶۲، ح ۱۰.

۳. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، قَالَ: «مَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ جَالَ جَوْلُهُ إِلَّا الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَإِنَّ قَلْبَهُ كَانَ مِثْلَ زُبْرِ الْحَدِيدِ»؛ رجال الکشی، ص ۱۰، ح ۲۲.

الْوَلَايَةِ»^۱ و قرار دادن لیلۀ القدر الهی بین در و دیوار، در این عالم رخ می‌دهد؛ این چه واقعه‌ای است؟ وقتی این مطلب در دلش گذشت، حضرت فرمودند سلمان، چه در دل تو می‌گذرد؛ بیعتت را تجدید کن. وقتی من در وسط این میدان ایستاده‌ام، تو هم باید بایستی.

سیدالشهداء (علیه السلام) در میان معرکه‌ای ایستادگی کرد که ایستادگی در آن، آن قدر سخت شد که حضرت فرمود: «صَبْرًا بَنِي الْكَرَامِ»^۲ متزلزل نشوید. اگر صبر واقعی، صبر سیدالشهداء (علیه السلام) است؛ دیگر چه کسی صبر کرده است؛ «وَقَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ»^۳. اگر عبادت سیدالشهداء (علیه السلام) عبادت است، همه می‌فهمند که عبادت نکرده‌اند. البته شیعیان، به اندازه‌ای که تولی پیدا کنند و شعاع عبادت، صبر و توکل سیدالشهداء (علیه السلام) در وجودشان بتابد، عابد و صابر و متوکل هستند.

لذا انبیاء (علیهم السلام) و افراد صالح امت‌هایشان هم، جزء شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) هستند؛ چون کس دیگری عبادت کامل و حقیقی خدا را بجا نیاورده است و بساط قربی برای احدی جز اهل بیت (علیهم السلام) وجود ندارد. «بَنَّا عَبْدَ اللَّهِ وَ بَنَّا عُرْفَ اللَّهِ»^۴. سائرین به اندازه‌ای که ذیل این عبادت قرار می‌گیرند، مُکَرَّم می‌شوند و به همان اندازه هم به درجات بهشت می‌رسند.

بهشت هم درجاتی دارد. بهشت، دار حضور است و غفلت، درون آن نیست. همه با آن کسی که مطلقاً غفلت نداشته، به مقام اطمینان و یقین می‌رسند؛ ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾ *

۱. فرازی از زیارت جامعۀ ائمه المؤمنین؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۲۹۱.

۲. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام): «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَ وَجِبَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نَفُوسُهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انْظُرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) صَبْرًا بَنِي الْكَرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ»؛ معانی الأخبار، ص ۲۸۸، ح ۳.

۳. فرازی از زیارت شریف ناحیه مقدسه. المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۴۹۶.

۴. عَنْ بَرِيدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) يَقُولُ: «بَنَّا عَبْدَ اللَّهِ وَ بَنَّا عُرْفَ اللَّهِ وَ بَنَّا وَحْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۱۰.

رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ^۱. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲ فرمودند: «بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ»^۳.

هر کس به اندازه‌ای که وارد بساط بندگی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام شده، مکرم و مقرب می‌شود. کسی که شعاع تقوای امیرالمؤمنین علیه السلام در وجودش افتاد، به همان اندازه هم مقرب می‌شود. مقربون، آنها هستند و این تقرب، بزرگترین کرامت خداست؛ ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾.

مهمترین بساط قرب خدای متعال که گسترده شده، بساط عاشوراست. لذا همه انبیاء علیهم السلام را بر سر این سفره آورده‌اند.^۴ معصومین علیهم السلام هم سر این سفره آمده‌اند. در روایات هست که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام^۶ مکرر بر این واقعه گریسته‌اند. یعنی عبادتی که سیدالشهداء علیه السلام

۱. ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾؛
سوره طلاق، آیات ۱۱-۱۰.

۲. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ سوره رعد، آیه ۲۸.

۳. عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ قَالَ: «بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ» تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۴۴.

۴. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «لَيْسَ نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ [يَعْرُجُ]»؛ کامل الزیارات، ص ۱۱۱، ح ۱.

۵. عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ فِي بَيْتٍ أَمَّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهَا لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ هُوَ طِفْلٌ فَمَا مَلَكَتْ مَعَهُ شَيْئًا حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَدَخَلَتْ أَمَّ سَلَمَةَ عَلَى أَثَرِهِ فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى صَدْرِهِ وَ إِذَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَبْكِي وَ إِذَا فِي يَدِهِ شَيْءٌ يَقْبَلُهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَا أَمَّ سَلَمَةَ إِنَّ هَذَا جَبْرِئِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ هَذَا مَقْتُولٌ وَ هَذِهِ التُّرْبَةُ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا فَضَعِيهِ عِنْدَكَ فَإِذَا صَارَتْ دَمًا فَقَدْ قُتِلَ حَبِيبِي»؛ الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۱۳۹، ح ۳.

در کربلا انجام دادند، باب قرب عوالم را باز کرد. همه عوالم، با سیدالشهداء علیه السلام مقرب می‌شوند. به اندازه‌ای که ما در این عبادت حضور پیدا کنیم و به لوازمش ملتزم باشیم، مقرب می‌شویم. به این دلیل است که باید سفره دلمان را در این بساط قرب پهن کنیم و تا قیامت جمع نکنیم؛ یعنی هیچ گاه نباید یاد امام حسین علیه السلام و روز عاشورا از دل انسان بیرون برود. این واقعه، بساط قرب خداست. قرب خدا را در کربلا باید مشاهده کرد.

لذا کسانی که در این بساط قرب سبقت گرفتند، مقرب‌ترند. در زیارت حضرت عباس علیه السلام می‌خوانیم: «أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ... أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَ لَمْ تَنْكُلْ وَ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَ مُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ»^۱؛ من شهادت می‌دهم که تو در این راه، هیچ سستی نکردی و بار تکلیف امام را بر دوش دیگران نگذاشتی و اولین کسی بودی که شانه خود را زیر این بار بزرگ، قرار دادی. حضرت ابوالفضل علیه السلام نسبت به سیدالشهداء علیه السلام این‌گونه بود. اولین کسی بود که زیر بار تکلیف سیدالشهداء علیه السلام رفت و این کار، بسیار سخت است؛ فقط قمر بنی هاشم علیه السلام از عهده آن بر می‌آید و لذا مقرب‌ترین اصحاب اباعبدالله علیه السلام می‌شود؛ «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیه السلام».

شهدای کربلا که در رأس شهدا و در مقام **«عِنْدَ رَبِّهِمْ»**^۲ هستند، به مقام او غبطه می‌خورند. ابوالفضل العباس علیه السلام چطور در کربلا ورود کرده که به آن حد از قرب رسیده است؟ همه

←

۶. روایات در این باره بسیار است؛ به عنوان نمونه، مراجعه کنید به: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «مَرَّ عَلَيَّ علیه السلام بِكَرْبَلَاءَ فِي اثْنَيْنِ مِنْ أَصْحَابِهِ. قَالَ: فَلَمَّا مَرَّ بِهَا تَرَفَّرَتْ عَيْنَاهُ لِلْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا مُنَاحُ رِكَابِهِمْ، وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ، وَ هَاهُنَا تُهْرَاقُ دِمَاؤُهُمْ. طُوبَى لَكَ مِنْ تَرَبُّهِ عَلَيْكَ تُهْرَاقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ»؛ قرب الإسناد، ص ۲۶، ح ۸۷. همچنین کامل الزیارات، ص ۸۲، ح ۷.

۱. فرازهایی از زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۶۵.

۲. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

انبیاء علیهم السلام هم بر سر این سفره آمدند، ولی حضرت ابوالفضل علیه السلام، طور دیگری در کربلا ورود کرده که نه در این دنیا، بلکه از عالم میثاق، فرمانده لشکر امام حسین علیه السلام شده است. قمر بنی هاشم علیه السلام از طفولیت، خود را برای این حادثه آماده می کرد.

طبق روایت کشی، سال ها قبل از واقعه کربلا، حبیب با میثم تمار گفت و گو می کردند؛^۱ حبیب می گفت من می بینم کسی را در کوفه بخاطر محبت امیرالمؤمنین علیه السلام به دار می کشند و دست و پا و زبانش را قطع می کنند. میثم گفت من هم می بینم سری در بین سرها، در کوفه می آید. اگر حبیب از قبل، ماجرای کربلا را می دانست و خودش را آماده کرده بود، قمر بنی هاشم علیه السلام قبل از تولد برای کربلا در نظر گرفته شده بود. امیرالمؤمنین علیه السلام به عقیل فرمود همسری با این خصوصیات برای من انتخاب کن. من این روایت را که زیاد نقل می شود، ملاحظه نکردم، ولی یکی از محققین آن را نقل می کردند که حضرت امیر علیه السلام در شب بیست و

۱. عَنْ فَضِيلِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَ: مَرَّ مَيْثَمُ التَّمَارُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَاسْتَقْبَلَ حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيَّ عِنْدَ مَجْلِسِ بَنِي أَسَدٍ، فَتَحَدَّثَا حَتَّى اخْتَلَفَ اِعْتَاقُ فَرَسَيْهِمَا، ثُمَّ قَالَ حَبِيبٌ: لَكَأَنِّي بَشِيخٌ أَصْلَعُ ضَخَمِ الْبَطْنِ يَبِيعُ الْبَطِيخَ عِنْدَ دَارِ الزَّرْقِ الرَّزْقِ قَدْ صُلِبَ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ علیه السلام وَ يُبْقِرُ بَطْنُهُ عَلَى الْخَشَبَةِ، فَقَالَ مَيْثَمٌ: وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ رَجُلًا أَحْمَرُ لَهُ ضَفِيرَتَانِ يَخْرُجُ لِيَنْصُرَ ابْنَ نَبِيِّهِ فَيُقْتَلُ وَ يُجَالُ بِرَأْسِهِ بِالْكُوفَةِ، ثُمَّ افْتَرَقَا، فَقَالَ أَهْلُ الْمَجْلِسِ مَا رَأَيْنَا أَحَدًا أَكْذَبَ مِنْ هَذَيْنِ، قَالَ، فَلَمْ يَفْتَرِقْ أَهْلُ الْمَجْلِسِ حَتَّى أَقْبَلَ رُشَيْدُ الْهَجَرِيِّ فَطَلَبَهُمَا فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَجْلِسِ عَنْهُمَا فَقَالُوا: افْتَرَقَا وَ سَمِعْنَاهُمَا يَقُولَانِ كَذًا وَ كَذًا، فَقَالَ رُشَيْدٌ رَحِمَ اللَّهُ مَيْثَمًا نَسَى وَ يَزَادُ فِي عَطَاءِ الَّذِي يَجِيءُ بِالرَّأْسِ مَائَةُ دِرْهَمٍ، ثُمَّ أَدْبَرَ، فَقَالَ الْقَوْمُ هَذَا وَ اللَّهُ أَكْذَبُهُمْ، فَقَالَ الْقَوْمُ هَذَا وَ اللَّهُ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِي حَتَّى رَأَيْنَاهُ مَصْلُوبًا عَلَى بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، وَ جِيءَ بِرَأْسِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ قَدْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ رَأَيْنَا كُلَّ مَا قَالُوا، وَ كَانَ حَبِيبٌ مِنَ السَّبْعِينَ الرَّجَالِ الَّذِينَ نَصَرُوا الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ لَثُوا جِبَالَ الْحَدِيدِ وَ اسْتَقْبَلُوا الرِّمَاحَ بِصُدُورِهِمْ وَ السُّيُوفَ بِوُجُوهِهِمْ وَ هُمْ يُعَرِّضُ عَلَيْهِمُ الْأَمَانُ وَ الْأَمْوَالُ فَيَأْبُونَ وَ يَقُولُونَ لَا عَذْرَ لَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ مِنَّا عَيْنٌ تَطْرَفُ حَتَّى قُتِلُوا حَوْلَهُ، وَ لَقَدْ مَزَحَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيُّ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ حُصَيْنٍ الْهَمْدَانِيُّ وَ كَانَ يُقَالُ لَهُ سَيِّدُ الْقُرَاءِ يَا أَخِي لَيْسَ هَذِهِ بِسَاعَةِ هَذَا ضَحْكِكَ، قَالَ فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالسُّرُورِ وَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّعَامُ بِسُيُوفِهِمْ فَنَعَانِقَ الْحَوْرَ الْعَيْنِ؛ رجال کشی، ص ۷۸، ح ۱۳۳.

یکم ماه رمضان، بعد از اینکه با همه صحبت کردند، فرمودند: عباس جان، یاری حسین را فراموش نکنی و او را تنها نگذاری. مبدا پیش از او آب بنوشی؛ «أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَ السَّبْطِ الْمُنْتَجَبِ وَ الدَّلِيلِ الْعَالِمِ وَ الْوَصِيِّ الْمُبَلَّغِ وَ الْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ».